

---

چهره‌های  
سیمون ماشار

---

برتولت برشت

---

عبدالرحمن صدرا

---

برتولت برشت

# چهره‌های سیمون ماشار

با همکاری لیون فوشت و انکر

عبدالرحمن صدریه

انتشارات آگاه

چاپ پنجم: ۲۵۳۵  
چاپ ششم: ۲۵۳۷

چهره های سیمون ماشار  
برتوات برشت  
عبدالرحمن صدر به

## انتشارات آگاه

تهران، خیابان شاهرضا، مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران

چاپ این کتاب در بهار ۱۳۴۷ در چاپخانه افست مروی به پایان رسید.  
حق چاپ محفوظ است.

شارة ثبت در کتابخانه ملی ۱۱۳ به تاریخ ۳۰/۱/۲۷

## بازیگران :

در رویا

-	سر باز زخمی	ژرژ
-	مستخدم پیرمهمانسرا	پرگوستاو
-	راننده	روبرت
-	راننده، برادر روبرت	موریس
باکری اورلثان	سیمون ماشار	خادمی مهمانسرا
کوتابل	هازرسوپو (ارباب)	صاحب مهمانسرا
-	-	گروهبان فرانسوی
		کلمنل
شهردار (فیلمی شاون)	شارل هفتمن	شهردار سن مارتن
		آندره ماشار برادر سیمون فرشته
ایزا بو	مادر ارباب	مادرام سوپو (ماری)
		خدتکار مهمانسرا
کنت بودگوند	کاپیتان (انوره فتن)	مالک نرومند
درخش دار		سرهنگ آلمانی
		سر باز آلمانی
		مادر سیمون
		مسیو ماشار
		پدر سیمون
		زن فراری
		مرد فراری
	چند سر باز فرانسوی و آلمانی	زن تاریک دنیا
		چند پاسبان فرانسوی
		گروه فراریان



برتولت برشت

حیاط یک مهمانسر : صحنه از داخل گاراژ  
که سقف کوتاهی دارد دیده می شود . سمت راست  
تماشاچیان در عقب صحنه نمای مهمانسر و در سمت  
چپ اینبارهای آذوقه با محل سکونت راننده ها  
مشاهده می شود .

بین اینبارها و گاراژ ، دروازه نسبتاً وسیعی  
که به خیابان منتهی می شود قرار گرفته . گاراژ  
بزرگ است زیرا مهمانسر بنگاه حمل و نقل نیز  
دارد .

این نمایشنامه در ۱۹۴۰ در شهر کوچکی  
بنام سن مارتین در فرانسه مرکزی سر راه جاده  
اصلی پاریس به جنوب اتفاق می افتد .



برتولت برشت و هلن وايگل

# ۱

## کتاب

سر باز ژرژ که دست راستش زخم بندی شده درحالیکه  
مشغول سیگار کشیدن است کنار پر گوستاو، پیر مردی  
که سر گرم گرفتن پنجره ریست نشسته. موریس و روبرت  
رافتدۀ های مسافرخانه به آسمان خیره شده‌اند صدای  
هوای پما بگوش می‌رسد. شب چهاردهم ژوئن

روبرت	باید مال ما باشن .
موریس	مال ما نیسن .
روبرت	(با صدای بلند خطاب به ژرژ) ژرژ ، مال مان یا آلمانین ؟
ژرژ	(باء لاحظه دست زخم بندی شده‌اش را تکان می‌دهد) بازو و مم دیگه حس نداره .
پر گوستاو	تکونش نده خوب نیس .

سیمون ماشار، دختر کی که پیش بند بلند و کفشهای  
بزرگی پوشیده و سبد رخت سنگینی حمل می‌کند وارد  
می‌شود .

روبرت	سنگینه ؟
سیمون	سرش را تکان می‌دهد و سبد را تا پایی پمپ بثربین حمل می‌کند مردها درحالیکه سیگار دود می‌کنند اورا می‌نگرانند .

ژرژ	(خطاب به پرگوستاو) خیال می کنی بخاطر باندپیچی به ؟ از دیروز حرکتش کمتر شده . هر چی بهت می گن همون کاروبکن .
برگوستاو	سیمون می رود .
روبرت	(خطاب به ژرژ) نمی تونی با آدم جواب بدی ؟ او نیفورم پوشیده اما وقتی هواپیماها می بان حتی باونا نگام نمی کنه ! با سر باز ای بی مث تو فرانسه حتماً جنگو می بازه .
ژرژ	مقصودت چیه روبرت ؟ بازوم حس نداره ، پرگوستاو معتقده بخاطر باندپیچی به .
روبرت	ازت پرسیدم این هواپیماها مال کین که بالاسرمون پرواز می کنن .
ژرژ	(بی آنکه نگاه کند) آلمانین ، مال ما بلند نمی شن .
سیمون	سیمون با یک بطری شراب کهنه بر می گردد . برای ژرژ شراب می دیزد .
ژرژ	مسیو ژرژ فکر می کنین ما جنگو می بازیم ؟ اگر جنگو بیازیم یا بیریم من لااقل احتیاج به دوست دست دارم .

مسیوهانزی سوپو ، صاحب مهمانسرا اذ سمت خیابان  
وارد حیاط می شود . سیمون فوراً شراب را پنهان می کند .  
هانزی برای اینکه بینندگی در حیاط هست در آستانه  
در می ایستد و به سمت خیابان اشاره می کند . مردی که  
پالتوی بهاره پوشیده وارد می شود . مهمانخانه چی

در حالیکه سعی می‌کند او را از کارکنان پنهان نگاه دارد همراهیش می‌کند . هردو داخل مهمانسرای می‌شوند .

بر گوستاو  
اینکه پالتوی بهاره پوشیده بود دیدین ؟ یه افسره، یه سرهنگ . از سرهنگایی که از جبهه فرار کردن . اینا نمی‌خوان دیده بشن اما باندازه‌ی سه نفرمی‌لومبوون.

سیمون بطرف سبدش می‌رود، روی پایه‌ی پمپ بنزین می‌نشیندوکنایی را که روی لباسها توی سبد گذاشته باز می‌کند و شروع به خواندن می‌کند .

(درحالیکه بدهراش خیره شده است) از حرف روبرت عصبانیم . بنظر اون ، سرباز ایی مث ما باعث باخت جنگ می‌شن . اما من مطمئنم که بخاطر ماتاکنون کسای دیگه‌ای برنده شدن . بخاطر چکمه‌های آقابی در تور و بواسطه‌ی کلاه خودم آقای دیگه‌ای در بوردو استفاده‌های زیادی بردن ، از گتم قصری در ساحل آзор ساخته شده و مج‌پیچه‌ام هفت اسب اصیل عاید کرده و این جوری فرانسه خیلی قبل از اینکه جنگ شروع بشه بخاطر من روزگار خوشی رو گذر و نده .

اما فرانسه بخاطر این پالتو بهاره‌ها از دست می‌رده . آره، در دویست آشیونه هزارتا هوایی‌مای جنگی خواهد و پول همشون پرداخته شده و سرنشینانشون تعیین شدن، آزمایش شدن و برای پرواز آماده شدن اما در ساعت تعیین سرتوشت فرانسه پرواز نمی‌کنن . برای خط‌دفعی ده میلیارد سیمان و آهن خرج شده و در طول هزار کیلو

بر گوستاو

نوز

متر در هفت طبقه زیرزمین در دشت هموار بنا شده و روزی که  
جنگ شروع شد سر هنگ سوار اتو میلش شدو به پشت  
جهه برگشت. دنبالش دوتا اتو میل نظامی شراب و غذا  
حمل می کردند. دو میلیون مرد در انتظار فرمان ناخودشونو  
بکشتن بدن اما رفیقه وزیر جنگ با رفیقه نخست وزیر  
هم عقیده نبود و فرمان صادر نشد بله ، خط دفاعی ما  
بی حرکت - روی زمین بنا شده و خط دفاعی اوناروی  
چرخ ساخته شده و از روی خط دفاعی ما رد می شد. هیچی  
نمی تونه جلوی تانکهای اونا رو تارقی بنزین داشته باشند  
بگیره و بنزین رو از پمپ های مامی گیرن . سیمون فردا  
جلوی پمپ توهمند و بنزین بانو مک می زنند. برای شراب  
متشرکرم .

روبرت روز  
راجح به تانکهای حرف نزن (با اشاره سر بدسمون) وقتی اون  
اینجاس . برادرش در جبهه س .

پرسکوستاو روز  
حواسش توی کتابشه .

(خطاب به روبرت ) یه دس بلوت ؟

روبرت روز  
سرم درد می کنه . از صب تا حالا خمره های شراب  
کاپیتان نواز و سط سیل فرار یها گذرونند . اینا واقعاً دارند  
مهاجرت می کنن .

پرسکوستاو روز  
شراب کاپیتانو ! اهمیتش بیش از همه فرار یهاس .  
نمی تونی بفهمی ؟

روبرت روز  
همه می دونن که اون فاشیسته . بایس از رفاقت نوی ستاد  
باز خبری در بارهی و خیم شدن اوضاع گرفته باشه .  
موریس عصبانیه . می گه از اینکه بایس خمره های شراب

بی پیرو از بین زناوبچه ها رد کننده خسته شده. من می رم  
بعواصم (می دود)

فراریا برای عملیات جنگی خیلی خطرناکن . تانکها  
می توون از هر مردابی بگذرن اما از وسط آدمانمی توون  
پیش برن . جمعیت غیر نظامی در جنگ مشکل بزرگی  
شناخته شده. بایس قبل از جنگ اونارو یه جا درو کرد.  
فقط باعث دردسرن. یا بایس ملت رو از میان برد یاجنگو.  
هر دو تا با هم جور درنمی بان.

ژرژ  
(بهلوی سیمون می نشیند . لباسها را دست می زند) رختاهنوز  
خیس بودن که از رو بند ور داشتی .

سیمون  
ژرژ  
سیمون  
ژرژ  
سیمون  
ژرژ  
سیمون  
به کتاب اشاره می کند ) هنوز همون کتاب با کسره ای  
اور لشانه؟(سیمون سرش را تکان می دهد) این کتابو کی بتوداد؟  
ارباب ، اما وقت خوندن شو ندارم ، تازه به صفحه ای  
هفتاد و دو رسیدم ، تا اونجا که ژان انگلیسار و شکست  
داده و در را یمس تا جو بر شر سلطان می گذاره .

به خواندن ادامه می دهد

ژرژ  
سیمون  
ژرژ  
برای چی این چیزی قدمی رو می خونی .  
می خوام بدونم ، آخرش چی می شه - مسیو ژرژ و اسه  
این که فرانسه زیباترین کشور دنیاس؟

ژرژ  
دنیارونمی شناسم ، اما می گن زیباترین کشور اون جاییه

که آدم زندگی می کنه .	سیمون
مثلا ریروند چظور جاییه ؟	ژرژ
فکر می کنم او نجام انگور می کارن . می گن فرانسه بزرگترین کشور شرابخور دنیاس .	سیمون
روی رودخونه سن خیلی دو به حرکت می کنه ؟	سیمون
تقریبا هزار تا .	ژرژ
در سن دنی که شما کار می کردین چه خبر بود ؟	سیمون
او نجا تعریفی نداره .	ژرژ
اما ازاونجا گذشته فرانسه زیباترین کشور دنیاس .	سیمون
از لحاظ نسوان سفید ، شراب و ماهی خوبه . در باره‌ی کافه‌های چادر نارنجی رنگ چیزی نمی شد گفت . دکه -	ژرژ
هایی که آب تمشک می فروشن عیبی ندارن . مراسم سال بازار و باپ انداختن کشتی‌ها همراه با موزیک مارش می تونه بمونه . کسی ایرادی به چنان‌هایی که زیر اونا بول بازی می کنند نداره . امروزم باید برای سالن ورزش غذا ببری ؟	سیمون
اقلا اگه مأمورین ندارکات قبل از اینکه من بایس برم می اومند .	سیمون
مأمورین تدارکات ؟	ژرژ
آره ، توی آشپزخونه منتظر اونان . آشپزخونه هنگ در سیل فراریا از بین رفته . از هنگ صدوسي و دوان .	سیمون
برادر تم توی همین هنگه ؟	ژرژ
آره . جلو میرن . - تو کتاب نوشته که فرشته از ژان می خواهد همه‌ی دشمنای فرانسه رو بکشه . خدا اینو می خواهد .	سیمون

زرا	اگه این کتاب خون آلود رو بخونی بازم دچار خوابای وحشتناک می شی . اصلا من واسه چی روز نومه ها رو از تو گرفتم ؟
سیمون	مسیو زرژ واقعاً تانکها از روی جمعیت رد می شن ؟
زرژ	بله . توام خوندن بسته . (سعی میکند کتاب را ازدست او در آورد . ارباب در آستانه درمهما نسر ا ظاهر می شود )
ارباب	زرژ نمی ذاری کسی به سالن صبحانه وارد بشه . (خطاب به سیمون) سیمون بازم موقع کارداری کتاب می خونی ؟ برای اینکار کتابو بتونندادم .
سیمون	(باعجله سرگرم شمردن دستمالهای سفره می شود) فقط موقع شمردن دستمالا به اون نگا کردم . بخشید مسیوهانزی .
پر گوستاو	اگه من بجای شما بودم این کتابو بهش نمی دادم مسیوهانزی ، حواسشو بدکلی پرت کرده .
ارباب	مهمل ادراینگونه موارد لازمه یه نگاهی به تاریخ فرانسه بندازه . این جوونا دیگه بدکلی نمی دونن فرانسه چیه .
پر گوستاو	(سرش را بداخل مهمانسرابر می گرداند) ژان اوردو برای سالن صبحانه . (مجدداً بطرف حیاط) بذار بخونن ببینن اون روزا چه روحیه ای وجود داشته . خدا می دونه که امروزم ما احتیاج به یه باکرهی اورلثان داریم .
ارباب	(تظاهر به تقدس می کند) از کجا بایس بیاریم ؟
پر گوستاو	از کجا بیاریم ! از همه جا . هر کی می تونه اون باشه .
ارباب	تو ! زرژ ! (بدسیمون اشاره می کند) اونم می تونه باشه . هر بجهه ای می تونه بگه احتیاج به چه کاری داریم ، خیلی سادس ، حتی اونم می تونه بگه .
پر گوستاو	(سیمون را ورانداز می کند) مث اینکه برای باکرهی اورلثان

بودن یه کمی کوچیکه .

ارباب کوچیکه، یه کمی جوونه، یه کمی بزرگه، یه کمی پیره،  
وقتی عقل نیست جون در عذابه ویه ایرادی وجودداره.  
( سرش را به داخل مهمناسرا بر می گرداند ) از ساردنیای  
پر تغالی برداشتی ؟

پر گوستاو ( خطاب به سیمون ) چطوره ؟ دلت نمی خواهد خود تو  
تغییر بدی ؟ فقط می ترسم این روزا فرشته ظاهر نشه .  
ارباب بسه پر گوستاو ! می خواه ازلحن نیش دار پیش این بچه  
خودداری کنین . بدار بدون شفتن کنایه های کیف  
شما کتابشو بخونه . ( خارج می شود )

پر گوستاو ( نیش خند می زند ) می شه فکر شو کرد ژرژ ؟ حالا دیگه  
بايس دختر ظرفشور بصورت باکره اور لثان تربیت بشه ،  
البته در موقع بیکاری . بچه ها رو بايس باوطن پرستی  
پرسون کرد ، اما خودشون با پالتلوی بهاره تغییر لباس  
می دن یا اینکه بنزین رواحتکار می کنن و در بعضی از  
کوره های آجر قایم می کنن و در اختیار قشون نمی ذارن .  
ارباب خلاف نمی کنه .

پر گوستاو نه ! اون بزرگترین خیر خواه است . هفتادی بیست  
فرانک بتومی ده که افلاکس و کارت این بیست فرانکو  
داشته باشن .

سیمون منو نگر داشته که برادرم محل کارشو از دستش نده .  
پر گوستاو و نگهبان پمپ بنزین ، پیشخدمت و ظرفشورم داره .

سیمون این برای اینه که جنگه .  
پر گوستاو برای او نم که بد نیست ؟

ارباب

( در آستانه در مهمانسرا ظاهر می شود ) پرگوستاو ، نیم  
بطرشابلی برای مشتری ای که ماهی قزل آلا دستور داده .  
بداخل مهمانسرا برمی گردد .

پرگوستاو

آقای پالتو بهاره پوشیده ؟ آقای کلنل مایلن قبل از  
اینکه فرانسه از پسادر بیاد نیم بطری شابلی بخورن .

بانبار آذوقه داخل می شود . ضمن جربات بعدی  
نیم بطرشابلی رامی آورد و بداخل مهمانسرا می برد .  
سیمون سبد لباس را بر می دارد و می خواهد به  
همه مانسرا داخل شود . در این موقع از سمت خیابان  
گروهبانی همرآه و نفرماآم و مرتدار کات که دیگر خالبئی  
همراه دارند وارد می شوند .

گروهبان

ما بایس از اینجا غذا ببریم . شهردار گفت قبل تلفن  
کرده .

سیمون

( خوشحال ) مسلماً حاضره . یه سر برین تو آشپیز خونه .  
( دونفرماآم و مرده ایک می روند داخل عمارت مهمانسرا - سیمون  
خطاب به گروهبان ) مسیو ، برادر من ، آندره ماشار جزو  
هنگ عد و بیست و سومه ، می دونین چرا کاغذ اون  
نمی رسه ؟

گروهبان

اون جلو همه چی قاطی پاتی شده . از پریروز تا حالا  
رابطمن با اون جلو قطع شده .

سیمون

جنگو باخته ایم مسیو ؟  
نه ، مادمازل ، فقط پیشرفت تارکهای دشمنه ، فکر می کنیم  
این هیولاها بزودی بنزنشون تموم بشه ، اونوقته که

گروهبان

روجاده‌ها می‌مونن ، می‌دونین ؟	سیهون
می‌گن تا لوار پیش نمی‌رن .	گروهبان
نه ، نه ، نگران نباشین . بین سن تا لوار هنوز خیلی راهه . فقط سبل فراریا خطرناکن . بزحمت می‌شه جلو رفت . مابایس پلای خراب شده رو تعوییر کنیم والا قوای ذخیره نمی‌تونه رد بشه . (دو نفر مأمور با دیک بر می‌گردند - گروهبان داخل دیک را نگاه می‌کند) همه‌اش همین ؟ شرم آوره . مادمازل ، این دیگو نگاه کنین ، نصفه هم پر نیست . این رستوران سومی که فرستادمون ، دومی که اصلا هیچی واينجام که این وضع .	سیهون
( با ناراحتی داخل دیک نگاه می‌کند ) باید استباه شده باشه . ماکه بانداره کافی عدس و پیه خوک داریم . می‌رم پیش ارباب . اون حتماً دیگتونو پر می‌کنه ، به دقیقه صبر کنین (می‌رود داخل مهمانسر )	سیهون
( سیگاری تعارف می‌کند ) برادرش هفده سالش بیشتر نیست . در سن مارتین تنها کسی بود که او طبله‌انه خودشو معرفی کرد . باون خیلی علاقه‌داره .	ژرژ
این جنگ لایق شیطونه ، اینکه جنگ نیست . باشون توی کشور خودش این جوری رفتار می‌شه و اونوقت نخست وزیر توی رادبو می‌گه « ارتش ملت واقعی است »	گروهبان
( مجدداً وارد صحنه می‌شود ) « ارتش ملت است » و ملت دشمن است .	پرگوستاو
( خصمانه ) منظورتون چیه ؟	گروهبان
( توی دیک نیمه پر نگاه می‌کند ) چرامی‌ذارین اینطوری	ژرژ

- با هاتون رفتار کنن؟ چرا شهردارو خبر نمی کنین؟  
شهردارشم می شناسم، اینا کاری از دستشون بزر  
نمی یاد.
- (آدام برمی گردد بی آنکه به گروهبان نگاه کند) ارباب  
می گه مهمون خونه بیشتر ازین نمی تونه بدنه برا اینکه  
عددی زیادی فراری اینجان.
- که باونا چیزی نمی تونه بدنه، چونکه قشون همه چیزو  
می بره.
- (مردد) ارباب خشمگینه برا اینکه شهردار تقاضاهای  
زیادی از اون داره.
- (خسته) همه جا وضع همینه.
- خارج می شود و صور تحساب تاشده ای را به سیمون می دهد.
- صور تحساب آقایی رو که ماهی قزل آلا داشت بپر و بگو  
قیمت توت فرنگی ها قیمت تمام شده س، پدرت اونا  
رو به مهمون خونه فروخته. (سیمون را بداخل مهمانسرای  
می راند) چه خبره؟ آقایون راضی نشدند؟ خوبه لطف،  
بفرماین ویه دقیقه خودشونو جای ملت تصور کنن.  
از ملت خون سفید جاری شده و بازم هر لحظه تقاضای  
تازه ای از اون میشه. هیچ کس باندازه هی من به فرانسه  
علاقه نداره، ایمو خدا شاهده؛ ولی ... (قیافه هی  
بیچارگی بخودمی گیرد) من این مؤسسه رو با فدا کاری  
زیادی نگه داشتم. کو مک هام رو خودتان می بینین  
(به پرگوستاو وزری اشاره می کند) یه پیر مرد و یه چلاق.  
باضافه هی یه بچه که بهش کار دادم تا از گشنگی نمی ره.

گروهبان

من که دیگه نمی‌تونم قشون فرانسه رو غذا بدم .  
و منم نمی‌تونم افرادمو با شکم گشنه تو تاریکی شب ،  
زیر آتیش گوله و اسه خاطر شما پیش بیرم . پلاتونو  
خودتون وصله کنین . من همین جا منتظر آشپزخونم  
می‌شم اگه هفت سالم می‌خواهد طول بکشه . (با مأمورینش  
خارج می‌شود)

ارباب

من، چیکار می‌تونم بکنم ؟ نمی‌شه که رضایت همه رو  
جلب کرد (خودش را بسادگی می‌زند) بچه‌ها خوشحال  
باشین که صاحب مهمون خونه نیسین، او نو بایس جلوی  
اگر گا حفظش کرد، اینطور نیس ؟ بعد از اونهمه زحمت  
که لازم بود تا دومین ستاره رو در راهنمای سفربراش  
دست و پا کنم، (پر گوستاد و وزیر به حرفا ای او اهمیت نمی‌دهند)  
مث ماهی دودی سیخ شدن (با صدای بلند بطرف مهمانسر) .  
مسیو حالا حیاط خالیه .

کلنل

کسی که پالتوی بهاره پوشیده از مهمانرا خارج  
می‌شود و بطرف ارباب می‌رود. ارباب او را تادر واژه  
راهنمایی می‌کند .

مسیو قیمت‌های شما واقعاً بیشتر مانست . صد و شصت  
فرانک برای یه غذا !

ژرژ

(در این ضمن به مهمانسر امی‌رود و سیمون را که دستش را  
جلوی صورتش گرفته بیرون می‌آورد) مدتیه که اونا رفتن ،  
دیگه لازم نیس تو راهرو فایم بشی ، سیمون از دست  
تو که کاری ساخته نیس .

سیمون

(در حالیکه اشکش را پاک می‌کند) آخه اونام از هنگ

صد وسی و دومن ، میدونین ، او نایکه اون جلو هستن  
منتظرن کومک برسه واینا اول بایس پلارو تعمیر کنن ،  
مسيو ژرژ .

ارباب (ازمست خیابان برمه گردد) قزل آلا ، پشت مازوی بره ،  
مارچوبه ، شابلی ، قهوه ، کنیاک ، مارتل هشتادو چهار  
تو اين روزا ! و وقتی صورتحسابو می بینن صورتشان  
نيم متر درازمي شه . انوقت در يك چشم بهم زدن باید  
حاضر باشه برا اينكه برای دورشدن از منطقه جنگ  
خيلي عجله دارن . يه افسر ، يه سرهنگ ، فرانسه  
بيچاره ! ( باوجوداني ناراحت به سيمون می نگرد ) تو هم  
ديگه در کاراي مربوط به آشپز خونه خود تو قاطي نکن !

داخل مهمانسر می شود .

زرز ( خطاب به پر گوستاو در حاليکه سيمون را نشان می دهد )  
واسه خاطر نظاميا خجالت می کشه .

سيمون ژرژ ، درباره مهمنخونه چه فکري می کتن .  
زرز ( خطاب به سيمون ) در اين مورد اشخاص ديگهای بایس  
خجالت بکشن . مهمنخونه مث آسمونی که می باره  
آدم رو گول می زنه ، ارباب مث سگی که می گوزه قيمت  
می ذاره . سيمون تو که مهمنخونه نیستی . وقتی از  
شرابا تعريف می شه تو نمی خندي ، وقتی سقف پاين  
میاد تو گريه نمی کنی ، کتابارو تو سوانکردهای . از  
غذا دادنم تو خودداری نکردهای ، می فهمی ؟

سيمون ژرژ ( بي اعتقاد ) بله ، مسيو ژرژ .  
زرز آندره خوب می دونه که تو محل کار و براش حفظ می کنی ،

همین کافیه . حالا برو تو سالن ورزش و از فرانسوای کوچولو دیدن کن . امانذار مادرش باز تورواز اشتو کا بترسونه ، اگه نه شب تا صب خواب می بینی که توی میدون جنگی ( او را بداخل مهمنسران می داند . سپس خطاب به پرگوستاو ) خیلی خیالاتیه .	
( سر گرم وصله کردن است ) خوش نداره بره تو سالن ورزش ، اونام همش فحشش می دن چون خوار و بار گرونه .	پرگوستاو
( آه می کشد ) اونطور که من اونو می شناسم ، از ارباب دفاع می کنه . سیمون خیلی وفا داره .	زرز
( از مهمنسران بیرون می آید و در حالی که دستها یش را بهم می زند بسمت انبار صدا می زند ) موریس ، روبرت .	ارباب
( از داخل انبار ) بله ؟	صدای روبرت
کاپیتان فقط تلفن کرده می خواهد که بقیه های بشکه های شرابو بفرسته به بردو .	ارباب
امشب ؟ اینکار غیر ممکنه مسیو هانزی . ما دو روز در راه بودیم .	صدای روبرت
می دونم ، می دونم . اما اینکار و می کنین ؟ ! کاپیتان می گه کار حمل و نقل پیش نمی ره . درسه که جاده ها بنده ، من واقعاً دلم نمی خواه آسایش شبانه شمارو ضایع کنم ولی ... ( قیافه ای بیچارگی می گیرد )	ارباب
جاده هاش بهام گرفته ، علاوه بر این بایس با چراغ کوچک حرکت کرد .	صدای روبرت
خوب جنگه . ما که نمی تونیم بهترین مشتریم و نونار احت کنیم . ماما اصرار داره حر کت کنین ( خطاب به پرگوستاو )	ارباب

## اینکار رودیگه تموم کن .

آقای شاو، شهردار از سمت خیابان در حالیکه کیفی زیر  
بغل دارد و بی نهایت ناراحت است وارد می شود.

( ارباب را متوجه آمدن شهردار می کند ) آقای شهردار.  
هانری ، باید مجدداً راجع به کامپونها با تو حرف بزنم.  
باید جدا از تو بخواهم که او نارو برای نقل و انتقال فراریها  
در اختیار بذاری .

منکه بتو گفتم ، طبق قرارداد موظفم شرایطی کاپیتان  
فقن رو حمل کنم. نمی تونم تقاضای او نو رد کنم. ماماو  
کاپیتان رفقای دوره جوانی همن .

شهردار  
شرایطی کاپیتان ! تو که می دونی اصلا دلم نمی خواهد  
توی کسب و کار دیگرون دخالت کنم . ولی حالا دیگه  
نمی تونم ملاحظه روابط تو با این فاشیستو بکنم .

سیمون از مهمانسرا بیرون می آید . طبقی روی شکم  
بسته که پر از بسته های بزرگ است. دوسید پر از پاکت هم  
در دست دارد .

ارباب  
( تهدید کنان ) فیلیپ مواظب خودت باش . کاپیتان سو  
فاشیست نخون .

شهردار  
( به تلخی ) « مواظب خودت باش » این تنها چیزی که  
شماهابلدين بگین ، تو واون کاپیتان در حالیکه آلمانا  
کنار لوار ایستادن ؟ فرانسه طعمه می سگها شده !

ارباب  
شهردار  
چی ؟ آلمانا کجا ایستادن ؟  
( جدی ) کنار لوار و هنگ کنه که دستور حمله داره

پرسنل  
شهردار

ارباب

شهردار

ارباب

شهردار

ارباب

شهردار

نمی‌تونه از جاده‌ی شماره بیست رد شه چون فراریا  
راهو بستن . کامیونهای تو هم مث همه‌ی اتومبیلها در  
سن مارتین تو قیفن و فردا صبح برای انتقال فراریا در  
سالان ورزش باید آماده باشن . این دستور اداریه .

تابلوی کوچک قرمز رنگی را از کیف در می‌آورد و  
در صدد است به درگاراژ نصب کند .

(آهسته و وحشت زده خطاب به ژرژ) میسو ژرژ ، تانکها  
می‌یان ؟ سیمون

(دستش را روی شانه‌ی اومی گذارد) بله ، سیمون .  
کنار لوارن ، می‌یان به تور . سیمون  
بله ، سیمون . ژرژ

و می‌آن اینجا ، مگه نه ؟ سیمون  
حالی فهمم چرا کاپیتان اینقدر عجله داره (کاملاً ناراحت)  
آلمانا کنار نوارن . وحشتتا که . (بظر شهردار که هنوز  
مشغول نصب تابلوست می‌رود) فیلیپ ول کن بریم تو ،  
باید در خلوت باهم حرف بزنیم . ارباب

(غضباناً) نه هانری ، دیگه در خلوت حرف نمی‌زنیم .  
کار کنان تو باید بدون که کامیونهای تو و بنزین تو  
توقف شدن ، من بیش از حد لازم چشم پوشی کردم .  
دیوونه شدی؟ می‌خوای در این موقعیت اتو مبیله‌ام و توقف  
کنی ! بنزینم غیر از این یه خورده که اینجاست ندارم .  
و بنزین سیاه که گزارش ندادی ؟ شهردار

چی ؟ می‌خوای بمن شک کنی که برخلاف قانون بنزین  
احتکار کردم ؟ (سکوت) پر گوستاو ، ما بنزین سیاه داریم ؟ ارباب

پر گوستاو هایل نیست بشنود و در صد برمی آیدلاستیکی را بطرف گاراژ بچرخاند.

ارباب

(فریاد می‌زند) موریس! روبرت! فوراً بیاین اینجا!  
پر گوستاو! (پر گوستاو می‌ایستد) صدات در بیان! مابنزن  
سیاه داریم یانه؟

پر گوستاو

من اطلاعی ندارم (خطاب به سیمون که به او خیره شده) تو  
برو سر کارت و گوش واپس!

ارباب

موریس! روبرت! کجایین؟

شهردار

اگه بنزین اضافی نداری، پس چطوری می‌خوای  
شرا بای کاپیتانو حمل کنی؟

ارباب

یه سؤال زیر کانه، اینطور نیس آفای شهردار؟ اینم  
جواب من؟ ما شرا بای کاپیتانو بابنزنین کاپیتان حمل  
می‌کنیم. زرده تو چیزی راجح به اینکه من بنزین سیاه  
دانشته باشم شنیده‌ای؟

زرده

(نگاهی به بازویش می‌کند) من چار روزه که از جبهه  
برگشتم.

ارباب

بسیار خب تونمی تونی بدلونی ولی موریس و روبرت  
(موریس و روبرت آمده‌اند) موریس و روبرت! مسیوشاؤ  
مهموونخونه رو متهم به داشتن بنزین سیاه می‌کنه. من  
از شما در مقابل مسیوشاؤ می‌پرسم این واقعیت داره؟

برادرها تأمل می‌کند.

شهردار

موریس و روبرت شما که منو می‌شناسین. من پلیس  
نیسم و میل هم ندارم تو کار دیگران دخالت کنم ولی

فرانسه احتیاج به بنزین داره و من از شما خواهش می کنم  
تأثیرد کنین که اینجا بنزین هست . شما جـوانهای  
شرافتمندی هستین .

اردبـاب خـب ؟

(گرفته) ما اطلاعی از بنزین نداریم .  
که اینطور . این جواب شماست (خطاب به سیمون) تو  
برادری توی جبهه‌ی جنگ‌داری؟ لابد توهم بمن نمی‌گی  
که اینجا بنزین هست ؟

موریس  
شهردار

سیمون بیحرکت ایستاده، سپس شروع به گریه می‌کند.

آها، تو می‌خواهی یه بچه رو بعنوان شاهد علیه من بحرف  
بیاری؟ آقای شهردار شما حق ندارین احترام این بچه  
رو نسبت به اربابش از بین بپرین . (خطاب به سیمون) تو  
برو سیمون .

اردبـاب

(خسته) باز استههارو با قیمت‌های زیاد و اجیحاف بفرست  
به سالن ورزش ، دیگ سر بازارو نیمه پریدار . چون  
فراریها رو همه جا لخت می‌کنن نمی‌تونن پیش برن .  
منکه مؤسسه‌ی خیریه ندارم، من یه مهمون خونه‌چی ام .  
کافیه ، فقط یه معجزه ممکنه فرانسه رونجات بده ،  
تا ریشه فاسد شده .

شهردار  
اردبـاب  
شهردار

می‌رود . سکوت .

اردـباب تـکون بـخور سـیمون ، بـجنـبین !

سیمون آهسته و نامطمئن درحالیکه برمی‌گردد بطرف

حیاط می رود . درین راه کتاب که در طبق شکم بندش  
پنهان کرده می افتد . و حشت زده آنرا بر می دارد و  
با بسته ها و سبد هایش خارج می شود .

## اولین رویای سیمون ماشار شب چهاردهم روزن

موریک . از درون زیگری فرشته‌ای ، ون می‌آید  
ری بامگارا زایستاده تشن طلایی و بدون حک است در مستطبل کوچکی دارد و سه ریاصدای بلند  
صدامی دند را . سپس صحنه روش می‌شود . توی  
حیاط سیمون ایستاده و به فرسته می‌گند . سبد رخت  
در د ب اوست .

فرشته :

ژان دختر فرانسه ناید تفاقی ی دهد  
و گرنه ) فرسه‌ی رگ تادوهفه‌ی دیگر بس می‌شود .  
خداؤد ، ای پیدا کردن ستیاری حستجو کرد  
و نظرش بو ، خدمتکار کوچکش ناد .  
اینجا طبلی است که خداوند برای بوقرستاده  
تا با آن مردم را از مشغولیاتسان و بیحالی روره شان  
بیدار کنی ،  
ولی بدان که تنها موقعی صدامی کند که آبراروی زمن  
بگذاری ،

گویی زمین فرانسه است که تو آنرا می‌کویی  
اکنون بصدای طبل، پیر و جوان فقیر و غنی را بخوان  
تا پسران فرانسه بر فرانسه رحم آورند  
کشتنی رانهای رودخانه‌ی سن را بخوان تا قایقه‌هاشان  
رایه آن قرض دهند.

زارعین ژیرون و رابخوان تا نان و شرابش رهند.  
آهنگران سن دنی را بخوان تا برایش ارابه‌ی جنگی از  
آهن بسارند،

و نجاران لیون را بخوان تا پلها را در برابر خصم  
متلاشی کنند.

به آنها بگو فرانسه: مادری که آنها را در بطن خود حمل  
کرده

و آنها مسخره‌اش کردند و سیلی‌اش زدند، فرانسه‌ی  
بزرگ،

فرانسه‌ی کارگر و شراب نوش،  
در هنگام خطر محتاج آنهاست.  
فوراً پیش آنها برو!

اطرافش را می‌نگرد تا بیندکس دیگری آنجا نیست

سیمون

حتیاً باید اینکار و بکنم مسیو؟ برای ژان مقدس بودن  
زیاد کوچک نیست؟

نه

فرشته

پس می‌کنم  
مشکل است.

سیمون

فرشته

جمله‌ی نامفهومی ادامی کند.

سیمون (پافشاری می‌کند) تو برادر من آندره‌ای؟ (فرشته ساکت می‌ماند) حالت چطوره؟

فرشته پنهان می‌شود. از درون تاریکی گاراژ، ژرژ تلوتلو خود را بیرون می‌آید و کلاه خود و قفسه سیمون را می‌آورد.

ژرژ کلاه خود و شمشیر، اینا چیزاییه که تولازم داری. تو هیچ چیز نداری ولی ارباب یه چلاق و یه بچه داره. تو نگران کارت نباش، گوش کن، تانکها مث ماشین کالباس سازی می‌گذرن، تعجبی نداره اگه برادرت فرشته شده.

سیمون (کلاه خود و قفسه کرامی گیرد) باید بر اتون تمیز کنم مسیو ژرژ؟  
نه، تو بعنوان باکره‌ی اورلثان بایانا احتیاج داری.

سیمون (کلاه خود را بر سر می‌گذارد) درسه. باید فوراً برم به اورلثان پیش سلطان. سی کیلومتر راهه، تانکها ساعتی هفتاد کیلومتر پیش میرن و کفشاوی من سوراخ داره، کفشاوی نوام رو عید پاک می‌گیرم (برای رفتن رویش را بر می‌گرداند) مسیو ژرژ افلاآستی برام تکون بدین اگه نه می‌ترسم. جنگک از چیزای کهنه و خونخواره.

ژرژ دست باند پیچی شده‌اش را تکان می‌دهد و پنهان می‌شود. سیمون بسوی اورلثان حرکت می‌کند و در دایره‌ی کوچکی دوره‌ی زند.

سیمون بصدای بلند می‌خواند:

وقتی رفتم به سن نازار  
 بی شلوار رسیدم او نجا  
 فوراً غوغایه پاشد :  
 شلوارت کجایس  
 گفتم : نزدیک سن نازار  
 آسمون آبی رنگه  
 قدجووا بلنده  
 آسمون آبی رنگه

هوریس و روپرت ناگهان دنبال او هستند ، با تجهیزات  
 سر بازان قرون وسطی مجهزند ولی روپوش خود را  
 بر تن دارند .

شما اینجا چیکار دارین ؟ چرا منو دنبال می کنین ؟ ما بعنوان نگهبان مخصوص تو دنبالت می آیم ، ولی خواهش می کنم این تصنیفو نخون . مناسب تو نیس . زان ما نامزدای تو ایم متوجه رفتارت باش . بارو برم نامزدم ؟ آره ، پنهونی .	سیمون هوریس سیمون هوریس
--	----------------------------------

پرگوستاو می آید . لباس قرون وسطایی با تجهیزات  
 کمتری در بردارد . بطرفی می نگرد و می خواهد از  
 کنار آنها دردشود .

پرگوستاو ! با من نه . در این سن و سال بازم منو و ادار می کنن پشت توپ وایسم ! تقاضای بیش از حد ! بالاعام گرفتن زندگی کن و برای فرانسه بمیر !	سیمون پرگوستاو
--	-------------------

(آهسته) آخه فرانسه ، مادر تو در خطره .	سیمون
مادر من مدام پوروی رختشور بود اون در خطر مرض سل بود اما من چکار می تونسم بکنم ؟ پول صد جور دوا رو که نداشتم .	پرگوستاو
(فریاد می زند) بنابراین بنام خدا و بنام فرشته بتو امر می کنم که رگردی و در مقابل دشمن پشت تو پ وایسی (سخنمش را عوض می کند) من اونو برات تمیز می کنم ، خیلی خوب این یه چیز دیگه اید . بیا نیزمو حمل کن . ناکی سیمون؟ همش که برای سرمایه داراس . (جمله‌ی نامفهومی ادا می کند)	سیمون
(جمله‌ی نامفهومی نیز ادا می کند که در معنا پاسخ اوست . ظاهراً موریس گفته‌های اورا می فهمد) این بهر حال درسته ، خیلی خوب پیش برم .	پرگوستاو
سیمون خیلی شل و ول راه می ری ، این آهنا برات سنگینه .	موریس
(بکلی خسته شده) معدرت می خواهم فقط برای اینه که درس و حسابی صبحونه نخوردم (می ایستد و عرق صورتش را پاک می کند و سپس حرکت می کند) طولی نمی کشه . راسی روبرت می تونی بیاد بیاری من چی باید به سلطان بگم ؟ (چیز نامفهومی می گوید و سپس اضافه می کند) همینه .	سیمون
متشکرم . حتماً همینه . می بینین او نجا برجهای اورلثان پیداس . (کلنل بانجهیزات کامل وارد می شود ، روی لباس پالتوی بهاره پوشیده یوانش از کنار حیاط رد می شود) خوب جوری شروع شده . مارشالا دارن شهر و خالی می کنن و در حال فرارن .	روبرت
	سیمون
	پرگوستاو
	موریس
	سیمون
	روبرت
	سیمون
	پرگوستاو

سیمون	چرا خیابونا اینقدر خالیه پرگوستاو ؟ لابد همه مشغول شام خوردن .
سیمون	پرگوستاو ، پس چرا وقئی دشمن داره می یاد ناقوس هچو مو نمی زنن ؟
پرگوستاو	لابد بنا به میل کاپیتان فتن به بردو فرستاده شده .
ارباب	ارباب در آستانه در ورودی مهمانسر ایستاده . کلاه خودی با یک دسته پر قرمز پرسیدارد . روی سینه اش چیزی از فولاد درختان خود نمایی می کند.
سیمون	ژان ، تو فوراً بسته هارو به سالن ورزش می بری . اما مسیوهانزی ، فرانسه مادر ما در خطره ، آلمانا کنار لوار وایسادن و من باید باسلطان صحبت کنم .
ارباب	عجبیه ، مهمنو نخونه او نچه در قوه داره انجام می ده . رعایت ادبو جلوی اربابت فراموش نکن !
سیمون	از گاراژ مردی در لباس سر اپا قرمز بیرون می آید . ( مغورد ) بیینین ، مسیوهانزی ، این سلطان شارل هفتمه .
سیمون	مرد قرمز پوش شهردار است که شغل سلطنت را بسر دوش دارد .
شهردار	روز بخیر ژان . ( متعجب ) شما سلطانین ؟
شهردار	بله ، من از طرف اداره آمده ام تا کامیونها رو توفیف کدم . ژان ، ما باید خصوصی صحبت کنیم .

رانتدها ، پرگوستاو و ارباب در تاریکی پنهان  
می شوند . سیمون و شهردار روی سکوی پمپ بنزین  
می نشینند .

شهردار  
زان کار از کارگذشته ، مارشال رفته مسافرت و آدرمش  
علوم نیس . راجع به توپها به کونتابل نوشتم اما نامه  
با مهر سلطنتی بدون آنکه واژ شده باشد ، برگشته .  
میراخورمی گه دستش زخم و داشته ، هر چند کسی زخم  
دستشو ندیده . همه چی تا رسیده فاسد شده ( گریهی کند )  
تو طبعتاً حق داری بمن ایراد بگیری که آدم ضعیفی  
هم ، همین طوره ، ولی وضع تو چه جوره زان ؟  
اول باید بگی بنزین سیاه کجاست ؟  
در گوردي آجر .

سیمون  
شهردار  
هی دو نم ، من چشم اور هم گذاشتیم ، ولی توهمند و اسه خاطر  
اون بسته ها آخرین رقم فراریارو می گیری .

سیمون  
شهردار  
من این کار و اسه ای این می کنم که می خواهم محل  
کار فرشته روح حفظ کنم .

شهردار  
و راننده هام بخاطر محل کارشون شرابای کاپیتان فتنو  
بجای فراریا حمل می کمن ؟

سیمون  
شهردار  
و اسه ای اینکه ارباب نداشته اونارو ببرن سر بازی ،  
می دونین .

شهردار  
بله ، ارباب و من واشراف . موهای خاکستریم و مرهون  
همینام . اشراف مخالف سلطان . توی کتاب تو هم  
همینطور نوشته در حالیکه ملت پشت تو و ایساوه ،  
بخصوص وزرس . نمی تونوم باهم قراردادی بیندیم ،

ژان ، تو و من ؟

سیهون  
چرا که نتونیم ، سلطان شارل ! ( باتأمل ) فقط شما باید  
در کسب و کار دیگر ون دخالت کنین تا دیگها همیشه  
پر بشه .

شهردار  
می خواام ببینم چیکار می تونم بکنم . اما بهر حال باید  
مواظب خودم باشم اگهنه حقوقه و قطعه می کنم . من  
همونم که گاهی چشامو می بندم . طبیعیه که وقتی بکسی  
چیزی می گم حرفسو گوش نمی ده . همهی کارهای مشکلو  
من باید بکنم . مثلاً این سربازا بجای اینکه غذاشو نو  
بزور از مهمون خونه بگیرن می بان پیش من و می گن  
« پلاتونو خودتان وصله کنین ، مامتنظر آشپز خونمون  
می مونیم » باعث تعجبه؛ وقتی کنت بورگوند از پیش  
من میره پیش انگلیسا ؟

اباب  
( در آستانه در مهمانسرا ) می بینم شما ناراضی هستین ،  
سلطان شارل ؟ شاید این لقطه بفرمایین و خودتون بجای  
ملتی که تا آخرین قطره خونش مکیده شده ، تصور  
کنین . هیچکس مث من فکر فرانسه نیس . ولی ...

قباوه بیچارگی بخود می گیرد و خارج می شود .

شهردار  
سیمون  
( نا امید ) چطوری می شه بالاين وضع عليه انگلیسا جنگید ؟  
بنابراین باید طبلمو بزنم . ( روی زمین می نشینند و طبل  
نامری را می زند ، ضربه اها انعکاسی دارد بطوریکه گویی  
صدا از زمین خارج می شود . ) بیایین بیرون ملوانای رود -  
خانهی سن ! بیایین بیرون آهنگر ای سن دنیس ! نجار ای  
لیون بیایین بیرون ! دشمن داره میاد !

شهردار	ژان چی می بینی ؟	
سیمون	دارن می آن، خودتونو محکم نگه دارین . جلوی اونا طبال با صدای گرگ و طبلی که از پوست یه یهودی ساخته شده ؛ لاشخوری روی شونهش نشسته ، صورتش ، صورت بانکدار لیونی فوشهست ؛ یه کمی عقبتر از اون فلدمارشال برانداشتیفتر می آد. پیاده می آد، چاق و مسخرست. در هفت او نیفورم مختلف اصلن شباhtی به انسان نداره . بالا سر هر دو شیطون ، چتری از کاغذ روزنامه در حرکته و من می تونم هر دوشونو خوب بشناسم . پشت سراونا میر غضبا و مارشالها حرکت می کنن . روی پیشوینیای کوتاهشون صلیب شکسته ، داغ شده و پشت سراونا تا چشم کارمی کنه تانکها و توپها و قطارای راه آهن در حرکتن ، اتو میلهای یکه روی اونا محراب و زیر اونا سیاه چالای شکنجه قرار داره ، بدنباشون در حرکتن . همه چیز روی چرخ قرار گرفته و بسرعت پیش می آد. از جلو و اگونای جنگی واژ پشت و اگونای غنایم. آدما درومی شن اما غلات جمع آوری می شن ؛ هرجا برسن شهرا و بیرون می شه و از هر کجا رد شن بیابون عربان، اما حالا دیگه آخر کارشونه، برا اینکه سلطان شارل و من ، خدمتکار خداوند اینجا و ایساده ایم . ( تمام نقش آفرین های فرانسوی که تا کنون در صحنه ظاهر شده اند یا بعداً ظاهر خواهند شد روی صحنه جمع شده اند ، همگی با تجهیزات واسیحه قرون وسطی ) ( خوشحال ) می بینی سلطان شارل ، همه او مدن . همه نه ژان . مادرم ایزا بو رانمی بینم ، کوتا بله هم	سیمون
شهردار		سیمون

- غصبناک دور شده .
- سیمون نرس، من باید تاجو بر سر تو بذارم تایگانگی فرانسویا  
باز برقرار بشه ، تاجتو آوردم ( از سبدش تاجی بیرون  
می آورد ) می بینی !
- شهردار اما اگه کونتابل بر نگرده با کمی ناروک بازی کنم .
- سیمون جمله‌ی نامفهومی ادامی کند و پس تاج را بر سر شهردار  
می گذارد . پشت سر آنها سر بازها ظاهر می شوند در  
حالیکه دیگهای خالی را با کمگیر می نوازن . سر و  
صدا بلند می شود .
- شهردار این چه صداییه ؟
- سیمون صدای ناقوسای کلیسای بزرگ رنسه .
- شهردار مگه اینا همون سربازایی نیسن که من برای گرفتن غذا  
فرسادم به مهمونخونه ؟
- سیمون چیزی باونا ندادن . بهمین جهت دیگهای خالین . سلطان  
شارل دیگهای خالی ناقوس تاجگذاری توان .
- شهردار جمله‌ی نامفهومی ادامی کند .
- همه باهم زنده باد سلطان ، زنده باد دوشیزه اور لئان که تاج بر سر  
او گذاشت .
- شهردار ( خطاب به سیمون ) منتظر کرم ژان ، تو فرانسه رونجات  
دادی .
- صحنه قاریک می شود ، در هیاهوی وزیر کمایی گوینده  
رادیو مخلوط می شود .

## ۲

### دست دادن

صبح زود است . موريس و روبرت و پرگوستاو وژرژ سرگرم صرف صحابه هستند . صدای رادیو از داخل مهمانسرا بگوش می رسد .

رادیو اطلاعیه وزارت جنگرا که ساعت سه و نیم صبح امروز انتشار یافته تکرار می کنیم « بواسطه گذشتن غیر منتظره تانکهای آلمانی از لوار ، دشیب گروههای تازهای از فراریها به جاده هایی که از لحاظ نظامی دارای اهمیت است، در استان مرکزی سر ازیر شده اند. از مردم جدا خواسته می شود که هرجا هستند، همانجا بمانندتا جاده ها برای حرکت سریع گروههای کومکی باز بماند . »

موریس حالا دیگه وقتی که در بروم .  
ژرژ سر پیشخدمت و بقیه بعد از اونکه تمام شبو صرف جمع آوری چینی ها کردن، ساعت پنج در رفتن، ارباب تهدیدشون کرد که با کومک پلیس جلو شونو می گیره !

اما فایده‌ای نداشت .	
(خطاب به ژرژ) چرا مارو بیدار نکردی ؟ ( ژرژ ساکت می‌ماند )	روبرت
ارباب از اینکار منع特 کرده بود ، اینطور نیست ؟ می‌خندد .	موریس
تودر نمیری ژرژ ؟	روبرت
نه . او نیفورممو در می‌آرم و می‌مونم . اینجا غذا بهم می‌دن . دیگه باور ندارم که دسم خوب بشه .	ژرژ
ارباب باعجله آزمهمانسرا بپرون می‌آید . لیاس مرتبی پوشیده . سیمون از عقب او درحالیکه چمدانش را حمل می‌کند ، تلو تلو خودان می‌آید .	
(درحالیکه دستش را بهم می‌زند) موریس ، روبرت ، گوستاو بجمبین . چینی‌ها رو باید بار کرد . درچی آذوقه تو انباره باید حمل بشه . ژانبونا رو نملک بزنین و به پیچین . اول از همه شرابارو ، شرابای عالی رو بار کنین . بعداً قهوه‌تونو بخورین . حالا جنگه . می‌ریم به بردو .	ارباب
کارکنان به خوردن صبحانه ادامه می‌دهند . موریس می‌خندد	
چه خبره ؟ مگه نشنفتین چی گفتم ؟ باید بسته بندی و بار بشه .	ارباب
(بی توجه) کامیونا تو قیفن .	موریس
تو قیف ؟ مزخرف نگو . (با قیافه جدی) یه دستور مربوط به دیروز ، تانکهای آلمانی بطرف سن مارتین در حر کنن ،	ارباب

این وضع مارا بکلی تغییر می ده . اونچه دیروز دستور  
بود امروز دیگه نیس .

(نیمه بلند) صحیح است .

وقتی دارم با تحرف می زنم فنجونواز پوزت ور دار.

برگوستاو

ارباب

سیمون چمدان را زمین گذشته و در جریان این گفتگو  
مجدداً بداخل مهمانسرایی رود

یه فنجون قهوه دیگه، رو برت .  
درسه ، آدم نمی دونه دیگه کجا می تونه قهوه بخوره .  
( خشم خودرا فرو می برد ) عاقل باشین . بهار باب خودتان  
کو مک کنین تا چیز اشو در بیره . انعام حسابی در کاره  
( کسی سرش را بلند نمی کند ) پرگوستاو و تو فورآمی رید و  
شروع به بارزدن چیزینها می کنید ، جنبیدی ؟

( نا مطمئن از جابر می خیزد ) هنوز صبحونم تمام نشده .  
این جوری بمن نگا نکنین . این کارم دیگه برآتون  
فاایده ای نداره . ( خشمگین ) بالاون چیزینهاتون حالادیگه  
می تونین از ... بخورین ( مجدداً می نشیند )

توهم دیوونه شدی ؟ در این سن و سال ؟ ( بکی بکی را  
ورانداز می کند ، سپس به تلخی ) که اینطور شما منتظر  
آلمانایید ؟ دور اربابتون گذشته ؟ اینه احترام و علاقه ایکه  
نسبت به نون دهندهاتون داریین ( خطاب به راننده ها ) سه  
دفعه ورقه ای شمار و امضاء کردم که برای مؤسسه ای حمل  
ونقل وجودتون حتماً لازمه ، اگه نه حالا توجهه بودین  
و این تشکریه که از من می کنین . وقتی آدم فکر می کنه  
با کار کنash به فامبل کوچکو تشکیل می ده ، نتیجه اش

برگوستاو

ارباب

اینه . ( از روی شانه صدا می‌زند ) سیمون یه کنیاک ! دارم  
از پا درمی‌آم . ( کسی جواب نمی‌دهد ) سیمون کجا قایم  
شدی ؟ حالا دیگه اونم رفته !

سیمون از مهمانسر ا بیرون می‌آید، کتفش را پوشیده و  
در صدد است از کنار ارباب بگذرد و از صحنه خارج شود.

سیمون !	ارباب
سیمون بحرکت خود ادامه می‌دهد	ارباب
دیوونه شدی که بمن جواب نمی‌دی؟	ارباب
سیمون شروع بدویدن می‌کند، خارج می‌شود. ارباب شانه‌ایش را بالامی اندازد و بادست به پیشانیش اشاره می‌کند .	ارباب
سیمون چش شده ؟	ژرژ
( مجداً به طرف راننده‌ها بر می‌گردد ) بنابراین شما از انجام خدمت خودداری می‌کنین ، اینطور نیس ؟	ارباب
بهیچ وجه و قتی صبحونمونو خوردیم حرکت می‌کنیم. و چیزی ها رو ؟	موریس
اگه بار زده باشین همراهون می‌بریم .	موریس
من ؟	ارباب
بله ، شما . آخه مال شماست ، نه ؟	موریس
و بهر حال نمی‌تونیم تضمین کنیم که به بردو بر سه .	روبرت
این روزا کی می‌تونه کاری رو تضمین کنه !	موریس
غیرقابل تصوره . می‌دونین اگه اینجا در برابر دشمن از	ارباب

انجام خدمت خودداری کنین چی بستون می آد ؟  
می دم تیربار و نتون کنن ، کنار همین دیوار !

پدر و مادر سیمون از سمت خیابان می آیند.

شما اینجا چکاردارین .  
ازباب  
عادام ماشار  
مسیو ما بر اخاطر سیمون او مده ایم . می گن آلمانا بزودی  
با اینجامی رسن و شما هم می رین . سیمون کو چکه و مسیو  
ماشار نگرون بیست فرانکه .

اوون از اینجا رفته . لابد لای دست شیطون .  
ازباب  
ژرژ  
مادام ماشار  
نه مسیو ژرژ .  
عجیبیه !

شهردار با دونفر پلیس شهری وارد می شود . پشت سر  
آنها سیمون خود را پنهان کرده است .

فلیپ بموقع رسیدی . ( باقیافه‌ی جدی ) فلیپ من خودم می  
در برابر قیامی می بینم . اقدام کن .  
ازباب  
شهردار  
هانری ، مادمازل ماشار بمن اطلاع داد که تو در صددی  
کامیونارو و رداری بری . من از این عمل خلاف قانون  
با تمام قدرت و وسایل جلوگیری می کنم . حتی وسیله  
پلیس . ر به پلیس ها اشاره می کنم )  
ازباب  
عادام ماشار  
سیمون ، این بی حیایی از تو سرزده ؟ آقایون من این  
موجود از راه ترحم نسبت به فامیلش در اینجا بکار  
گشادم !  
( سیمون رانکان می دهد ) حالا دیگه چکار کردی ؟

سیمون ساکت می‌ماند.

موریس	من او نو فرسادم .
ارباب	که اینطور ، و تو بحرف موریس گوش دادی ؟
سیمون	می خواسم به آقای شهردار کومک کرده باشم ، ماما .
ارباب	آخه کامیونای مارو لازم دارن .
ما !	
سیمون	(با گنكی) آخه جاده‌ها برای آندره بسته . (نمی‌تواند
ادامه دهد) آقای شهردار، خواهش می‌کنم شماتوضیح	بدین .
شهردار	هانری ، سعی کن برا خودخواهیت حدی قابل بشی .
ارباب	این بچه حق داشته‌منو صد اکنه . در چنین موقعیتی هستی
همه‌ی ماهستی فرانسه است . پسرای من همه در جبهه‌اند	همه‌ی ماهستی فرانسه است . پسرای من همه در جبهه‌اند
و برادر سیمون هم در جهس . یعنی حتی پسر امونم	و برادر سیمون هم در جهس . یعنی حتی پسر امونم
دیگه بمانعلاق ندارن !	دیگه بمانعلاق ندارن !
ارباب	(بکلی ازجا در رفته) بنا بر این دیگه نظمی وجود نداره !
شهردار	مالکیت از بین رفته . اینطور نیست ؟ چرا مهم و نخونه رو
ارباب	به فامیل ماشار نمی‌بخشی ؟ شاید آقایون راننده‌ها مایل
شهردار	باشن صندوق منو خالی کن ؟ این هرج و مرجه ! آقای
ارباب	شاو ، اجازه دارم یاد آور شوم که ماما باخانم فرماندار
شهردار	در یه شبانه روزی بودن و هنوزم تلفن وجود داره .
ارباب	هانری ، (ضعیفتر) من غیر از وظیفتم کاری انجام نمی‌دم .
شهردار	فیلیپ یه خورده منطقی فکر کن . تو صحبت از هستی
ارباب	فرانسه می‌کنی . مگه ذخایر آذوقه‌من ، سرویس ظروف
شهردار	چیزی قیمتی من ، نقره‌های من ، هستی فرانسه نیست ؟!

آیا لازمه بدست آلمانا بیفته؟ نه، حتی یه فنجون قهوه،  
حتی یه تکه ژامبون یا یه قوطی سارдин هم نباید بدست  
دشمن بیفته . جاییکه دشمن می رسه باید بیابون باشه .  
فراموش کردی؟ تو بعنوان شهردار باید پیش من  
می آمدی و می گفتی هانری ، وظیفه تو اینه که هستی تو  
از چنگال آلمانا نجات بدی و بجای امن تری ببری .  
اونوقت من جواب می دادم، فیلیپ برای اینکار احتیاج  
به کامیونام دارم ... (از سمت خیابان صدای جمعیت بگوش  
می رسد . زنگ در بصفا درمی آید و ضربه ای هم بدر می خورد.)  
چه خبره؟ ژرژ بین چه خبره ! (ژرژ داخل همانسرامی دود  
کار کناییکه بعد کافی فراموشکارن تاهستی منو بخطر  
بیاندازن (خطاب بداننده) آفایون بعنوان یه فرانسوی  
از شما می خواهم که سرویسا رو بار کنین .

ژرژ

(برمی گردد) جمعیت زیادی از سالن ورزش اومدن ،  
مسیو هانری ، شنقتن قراره کامیونارو از اینجا بیرون .  
خیلی ناراحتی و می خوان با آقای شهردار صحبت کنن .

ارباب

(زنگ پریده) فیلیپ نتیجه شو می بینی ، همش کار  
سیمونه ! ژرژ فوراً درو بیندین (ژرژ می رود تا دروازه  
حیاط را بیندد) . تندتر ! تندتر ، در بجم ! این نتیجه هی  
تحریک علیه بسته های اغذیه منه ، او باش ! (خطاب به  
پلیس ها) آخه یه کاری بکنین ! فوری ! فیلیپ تو باید  
یه کاری بکنی ، تلفنی تقاضای کومک بکن ، این حقوق من  
بگردن تو دارم . بلایی بسرم می آرن ، فیلیپ . کومک  
کن ! خواهش می کنم فیلیپ .

شهردار (خطاب بعادباب) مزخرف ، برای تو اتفاقی نمی‌افته .  
شنتی که می‌خوان با من حرف بزنن ( در این موقع به  
دروازه‌ی حیاط ضربه زده می‌شود ) بذار نماینده‌های اونا  
بیان تو ، بیش از سه نفر نباشن .

پلیس‌ها دروازه را باز می‌کنند و با جمعیت حرف  
می‌زنند . سپس سه نفر را می‌گذارند تا وارد شوند .  
دونفر مرد و یکزن با بجهای شیرخوار .

شهردار (خطاب با آنها) چه خبره ؟  
یکی از فراریها (با هیجان) جناب آقای شهردار ، ما کامیونارو می‌خوایم .  
ارباب نشنتین که جاده‌ها باید خالی باشه .  
زن برای شما . لابد ما باید همینجا منتظر بم افکن‌های  
آلمانی بموئیم .

شهردار خانوم ، آقایون ، خودتونو نبازین . همه‌ی اتومبیلها  
تحت نظر گرفته شدن . مهمونخونه فقط تقاضا داره  
بعضی اثاثیه‌ی قیمتی رو از دسترس دشمن نجات بده .  
زن (خشکین) می‌بینین ، شنتین ! می‌خوان بجای آدما ،  
صندوقارو ببرن .

صدای هوایپما شنیده می‌شود .

صدایی از خارج اشتوكا !  
ارباب دارن می‌بین پایین .

صدا شدت می‌باید ، هوایپماها پرواز نزولی می‌کنند ،  
همه روی زمین دراز می‌کشند .

ارباب	(بعد از آنکه هوا پیماه مجدداً دورمی شوند) خطر جانی در کاره، من باید برم.
ارباب	صدایی از خارج کامیونارو بیارین بیرون ! باید همه اینجا بمیرن ؟
ارباب	هیچی رو بار نگرده ان فیلیپ !
سیمون	(غضبانک) حالا حتماً باید بفکر ذخایر باشین !
ارباب	(جاخورده) تو از حد خودت تجاوز می کنی سیمون !
سیمون	آذوقه ها رو می تونیم باینا بدیم .
یکی از فراریها آها، پس اینجا آذوقه هست ؟ چیزی که بناست از اینجا بیرون آذوقست !	مورس
زن	همینطوره .
مورس	و ما امروز حتی یه فنجون سوپم ندادشیم .
مورس	اون نمی خواهد ذخیره های آذوقشو از دست آلمانا نجات بدhe ، می خواهد از فرانسویا نجات بدhe .
زن	(بطرف دروازه می رود) باز کنین . (پلیس ها اوراکنارمی زندند، او فریاد می زند) . چیزی که قراره با کامیونا حمل بشه ، آذوقست !
ارباب	فیلیپ ! اجازه نده فریاد بزنه .
صدایی از خارج آذوقه هارو حمل می کنن ! - درو بشکن ! - آخه یه مرد اینجا نیس ؟ - میخوان آذوقه هارو بیرون و ما رو تحولی تانکهای آلمانی بدن !	ارباب
فراریها در را می شکنند، شهردار جلوی آنها می ایستد.	
شهردار	آفایون ، خانوما، بدون زور ! همه چیز مرتب می شه !
	موقعی که شهردار کنار دروازه سرگرم مذاکره با فراریهاست، در حیاط سروصدای برقا می شود . عده هی

حاضر در صحنه بدو دسته تقسیم می‌شوند . یک طرف ارباب و یکی از مردهای فراری و زن فراری و پدر و مادر سیمون قرار می‌گیرند و در طرف دیگر، سیمون و راننده‌ها و فراری دیگر و پرگوستاو . ژرژ دخالت نمی‌کند و به خوردن صبحانه مشغول است . ضمناً بدون اینکه کسی متوجه شود مدام سوپو از داخل مهمانسرای بیرون آمده . او خانمی است من که سرتاپا سیاه پوشیده .

زن : دس کم هشتاد نفر هنوز سیمون : شما که جاده‌رو می‌شناسین و می‌توانی از بی‌راهه برین .<sup>۱</sup>

ارباب : شمام که بقچتو نو همراه تا جاده‌ی بیست رو برای قوای کومکی خالی بذارین .  
برمی‌دارین مدام ، پس چرا روبرت : خیال‌شم نمی‌کنیم که ذخیره من باید همه چیزامو جا بذارم . اینا اتومبیلهای منه ، سیمون : ولی بیمارا و بچه‌هارم همراه اینظور نیست ؟

شهردار : مسیو سوپو ، شما چقد جا لازم دارین ؟

روبرت : موضوع فراریا مطلب دیگه‌ایه .

ارباب : دس کم برای شخص صندوق ، اون اتومبیل در حدود سی سیمون ، اینو بتور نصیحت نفر جاداره .

زن : بنابراین شما می‌خواین می‌کنم . سیمون : آخه فرانسی زیبای ما پنجاه نفر مارو اینجا بذارین ،

اینظور نیس ؟

شهردار : می‌گیم که اگه به نصف پرگوستاو : اینو از توی اون کتاب

۱ - گفتگوها در این صحنه باید طوری باشد که در آن واحد باهم انجام شود . م

- لعتی باد گرفته‌ای! «فرانسه‌ی  
زیبای ما گرفتار خطر است؟»  
روبرت: مدام سوپو او مده پایین و  
بتو اشاره می‌کنه .
- کامیون راضی بشی ما  
می‌تونیم اقلاً بچه‌ها و  
مریضارو بیریم .
- زن: می‌خواین خونواهه‌سارو  
از هم سوا کنین؟ شما آدم  
بدی هستین!
- ارباب: هشت تاده نفرمی‌تونن روی  
صندوقا بنشینن (خطاب به  
مدام ماشاد) همه‌ی اینارو  
مرهون دختر شمام .
- زن: این بچه بیشتر از همه‌ی شماها  
قلب داره .
- مدادام ماشاد مسیو هانری، شما باید سیمونو بیخشین، این کار ارو  
از برادرش باد گرفته، و حشتناکه .
- زن (خطاب به جمیعت کنار دروازه) پس چرا کامیونا و آذوقه‌ها  
رو ورنمی داریم؟
- مدادام سوپو این دسته کلید سیمون . هر چی می‌خوان بھشون بده .  
پر گوستاو، ژرژ باونا کومک کنین .
- شهردار (با صدای بلند) آفرین مدادام سوپو! آفرین!
- ارباب ماما، چطور می‌تونی اینکارو بکنی؟! اصلاً چرا  
او مدی پایین؟ این کوران ممکنه برات خطر داشته باشه.  
توى این زیرزمینا شرابای عالی و هفتادهزار فرانک  
آذوقه موجوده .
- مدادام سوپو (خطاب بشهردار) همش در اختیار شهر سن مارتینه .  
(خطاب به ارباب، بسردی) خوشت می‌آد غارت کن؟

سیمون (بدهنی که بجهه شیر خوار دارد) به شما آذوقه داده می شد .

سیمون ! پسرم باشاره‌ی توهمه‌ی ذخیردهای مهمونخونه رو در اختیار شهر گذاشت ، حالا فقط موضوع چیزها و نقره‌ها می‌مونه که جای کمی رو می‌گیره ، بر امون بار می‌زنن ؟

زن و موضوع جا ، روی اتومبیلا چی می‌شه ؟

مادرام سوپو مادرام ، تا جاییکه ممکن باشه شما هارو می‌بریم ، برآ مهمونخونه افتخاریه که به شما غذا بده .

یکی از فراریها (بسمت دروازه فریاد می‌زنند) کاستون ! کروو ! چیرو ، فامیل مانیر ، اگه بهتون غذا بدن اینجا می‌مونین ؟ صدا از پشت در ممکنه ، ژان .

زن صبر کن ، اگه غذابدن منم دلم می‌خواب بمونم ! مادرام سوپو خوش آمدین .

شهردار (در آستانه‌ی دروازه) آقایون ، خانوما بفرمایین . ذخایر مهمونخونه در اختیار شماست .

بعضی از فراریها با تأمل بطرف انبارها می‌دوند.

مادرام سوپو برای ماهم ، سیمون ، چندتا شیشه کنیاک بیار . مارتل هشتاد و چهار .

سیمون چشم مادرام . (به فراریها اشاره می‌کند و همراه پرگوستاو و ژرد به انبار می‌دوند) این روز مرگ منه ، ماما .

یکی از فراریها به کومک ژرد یک صندوق محتوی آذوقه را بیرون می‌آورد . خیلی خوشحال است . تقلید فروشنده‌ی

جار زن را درمی آورد .

آهای میوه ، رُامبون ، شکلات ، سوروسات مسافت !  
امروز همچنان مجانية !

ارباب  
(با خشم به قوطی هایی که فراریها و وزر از خیابان بطرف خیابان  
می برنند نگاه می کند) اینا چیزای لذیذ و گرونیه .  
جگر غاز . . .

مادام سوپو  
(خشم خود را فرمی برد) زبون تو نگه دار ! (خطاب به فراریها،  
محترمانه) امیدوارم به شما گوارا باشه ، مسیو !

فراری دیگری به کومک پر گوستاو سبد های آذوقه را  
می برنند .

ارباب  
شهردار  
(ناله کنان) پوماریه ۱۸۵۱ . خاویار . . .  
(وسط نالمهای او) حالا موقع از خود گذشتگی یه هانری  
(دندا نهارا روی هم فشار می دهد) موضوع اینه که آدم نشون  
بده واقعاً قلب داره .

موریس  
(ناله کنان تقلید ارباب را می کند) پوماریه من ! (درحالیکه  
قمهه می زند، روی شانه سیمون می زند) بخاطر این منظره  
صندو قای چینی تورو بار می زنیم ، سیمون .

ارباب  
(ناراحت) نمی دونم چه خنده ای داره (اشارة به سبد هایی که  
خارج می شود می کند) این غارت .

روبرت  
(سبدی در دست دارد. بالحنی تسلی دهنده) ناراحت نشین  
مسیو هانری ، عوضش چینی هارو بار می کنن .  
مادام سوپو  
قبوله . (چند قوطی و چند بطری شراب بر می دارد و برای  
پدر و مادر سیمون می آورد) بگیرین ، شما هم بگیرین ،

سیمون به پدر و مادرت لیوان بده .

سیمون دستور اورا انجام می دهد . سپس چهار پایه ای  
می آورد و کنار دیوار می گذارد و سبد هارا از روی  
دیوار بفراریها که بیرون ایستاده اند می دهد .

موریس ، روبرت ، پر گوستاو شمام لیوان ور دارین .

(اشارة به پلیس ها) می بینم که قوای مسلح هم لیوان در دست  
داره (خطاب به عنوان باجچه شیرخوار) شما هم یک لیوان باما  
بنوشین مدام (خطاب به همه) خانوما و آقایون بیان  
لیوان اموتو بسلامتی آینده فرانسه زیبامون بلند کنیم .

(تنها و مجزا از دیگران) و من ؟ می خواین بدون من  
سلامتی فرانسه بنوشین ؟ (لیوانی را پرمی کند و بطرف

جمعیت می رود )

(خطاب به مدام سوپو) مدام ، بنام شهر سن مارتین از  
بخشنی بزرگوارانه مهمون خونه تشکر می کنم .  
(لیوانش را بلند می کند) بسلامتی فرانسه ، بسلامتی آینده .

سیمون کجاست ؟

سیمون هنوز سرگرم دادن آذوقه به فرادیهاست

بله ، توهم یه لیوان ور دار سیمون ، همه موظفند از تو  
تشکر کنن . (همه با هم می نوشند)

(خطاب به راننده ها) بازم با هم رفیقیم ؟ تصور می کنیں  
فکر اینکه فراریارو سوار کنم از من دور بود ؟ موریس ،  
روبرت من آدم خودخواهی هسم اما قادرم برای  
احساساتی که ناشی از نظر بلندی باشه ارزش قابل شم .

مادام سوپو

ارباب

شهردار

ژرژ

مادام سوپو

ارباب

می‌تونم اشتباهمو بپذیرم ، برای من اهمیتی نداره ، شمام  
همین کارو بکنین . اختلاف شخصی کوچیک‌کمونو  
فراموش می‌کنیم و علیه دشمن مشترک‌کمون بطور جدا  
نشدنی متحده می‌شیم . بیان باهم دست بدیم .

ارباب دست رو برترا که ابلهانه بهاو می‌خندد تکان  
می‌دهد و سپس بهزار دست می‌دهد . آنگاه زنی را که  
بجهه شیرخوار در بغل دارد ، در آغوش می‌گیرد .  
پرگوستاو در حالیکه غر می‌زند و هنوز ناراحت است  
باودست می‌دهد . سپس ارباب متوجهی موریس می‌شود .  
اما او حرکتی برای دادن باو نمی‌کند .

ارباب	لا ، لا ، لا ، ما فرانسوی هستیم یانه ؟
سیمون	(معترضانه) موریس ؟
موریس	(با تأمل به ارباب دست می‌دهد ، با تماسخر) زنده باد ژان تازدی ما ، متحده کننده فرانسویا .

مسیوماشار یک سیلی بصورت سیمون می‌زند .

مادام مشار	(توضیح می‌دهد) این برای سرخودی بودن تو در مقابل اربابت بود .
------------	---

ارباب	(خطاب به مشار) نه ، مسیو . (سیمون را برای دلداری بغل می‌کند) سیمون محظوظ منه ، مادام . من در مقابل اون احساس ضعف می‌کنم (خطاب به اندوهها) حالادیگه شروع به بار زدن کنیم بجههها ! مطمئنم که مسیوماشار بما کوک مک می‌کنه .
-------	--

شهردار	(خطاب به پلیس‌ها) شما هم به مسیوسو پوکو مک می‌کنین ؟
--------	--

- ارباب ( در بر ابر زنی که بچه‌ی شیرخوار در بغل دارد تمظیم می‌کند )  
مادام !
- جمعیت داخل و خارج پراکنده می‌شود ، روی صحنه  
 فقط ارباب ، شهردار ، مادام سوپو ، سیمون ، راننده‌ها  
 وزرّا باقی می‌مانند
- ارباب بچه‌ها من این برخورد و هیچوقت فراموش نمی‌کنم .  
 خاویار و پومار ، لای دس شیطون . من عاشق اتحاد و  
 یگانگی ام .
- موریس موضوع کوره‌ی آجرچی می‌شه ؟  
 شهردار ( با ملاحظه ) آره راسی هانری برا کوره‌ی آجرهم باید  
 فکری کرد .
- ارباب ( ناراحت ) چه فکری ؟ دیگه چه فکری ؟ از نظر من  
 اشکالی نداره ، کامیونایی رو که بنزین ندارن بفرس به  
 کوره می‌تونن اونجا بنزین گیری کنن . حالا راضی  
 شدین ؟
- روبرت در آبرویل تانکهای آلمانی از پمپای کنار خیابون بنزین  
 گرفتن . معلومه که باین ترتیب سریعتر پیش می‌رن .
- زرز هنگ‌صدوسی و دوی ما قبل از اینکه بتونه رو شو برگردونه  
 تانکها پشت سرش بودن . دوگردنان بکلی نابود شدن .
- سیمون ( وحشت‌زده ) اما گردنان هفتم که نه ؟  
 نه ، هفتم نه .
- شهردار ذخیره‌های بنزین رو باید نابود کرد هانری .
- ارباب شما هایه کمی تند نمی‌رین ؟ نمی‌شه که همه چیزو فوری  
 از بین برد . شاید دشمنو عقب بز نیم ، اینطور نیست سیمون ؟

تو به مسیو شاو بگو که فرانسه هنوز نابود نشده (خطاب  
به مدام سوپو) خدا حافظ ماما (اورامی بوسد) سیمون  
کومک خوبی برات خواهد بود . خدا حافظ سیمون ،  
من خجالت نمی کشم از تو تشکر کنم . تویه فرانسوی  
واقعی هستی . (او را می بوسد) تاوقتی تو هسی چیزی  
بدس آلمانا نمی افته ، اینو من می دونم . تویه موذونو نه  
هیچی نباید باشه ، در این مورد هم عقیده ایم ؟ می دونم  
که تو مطابق میل من رفتار می کنی . خدا حافظ فیلیپ ،  
رفیق پیرمن ! (اورا در آغوش می گیرد ، چمدانش دا بر  
می دارد . سیمون می خواهد باو کومک کندولی ارباب نمی گذارد)  
بزار ، تو باما ما راجع به اینکه بقیه‌ی آذوه‌هارو باید  
چکار کرد صحبت کن (بطرف خیابان می رود)

سیمون (دنیال راننده‌ها می رود) موریس ، رو برت ! (صورت  
هردو را می بوسد . موریس و رو برت خارج می شوند .)

صدای گوینده رادیو توجه فرمایید ! توجه فرمایید ! قوای زره پوش  
آلمانا تا تور پیش آمده . (این خبر بهمین ترتیب چندین بار  
در جریان این صحنه تکرار می شود )

شهردار (رنک پریده و خود را باخته) بنا بر این ممکنه امروز باینجا  
بر سن .

مدادام سوپو مث پیرزن نباش ، فیلیپ .  
سیمون مدادام ، من و پرگوستاو و ژرژ الان به کوره‌ی آجرمی ریم  
تا بنزینو نابود کنیم .

مدادام سوپو تو که شنفتی ارباب چه دستوری داد . از ما خواهش  
کرد باعجله کاری نکنیم . آخه عزیزم یه چیزی ام باید  
برآخود من باقی بزاری .

اما مادام ، موریس گفت آلمانا خیلی سریع حرکت می کن .

کافیه سیمون . (رویش را برای دفن بر می گرداند ) راس راسی اینجا کورانه . (خطاب ب شهردار ) فیلیپ از کاری که امروز برآ مهمونخونه انجام دادین مشکرم . (در آستانه در مهمانسر ) سیمون ، چون همه رفتن ، احتمال داره مهمونخونه رو بیندم ، کلید ابزار و بده بمن . (سیمون ناراحت کلیدهارو پس می دهد ) مشکرم ، بهتره توهم بری منزل پیش پدر و مادرت . من از تو راضی بودم .

(درک نمی کند) اجازه ندارم وقتی فراریا برآ گرفتن آذوقه میان کومک کنم ؟

مادام سوپو بی آنکه حرفی بزنندوارد عمارت مهمانسر امی شود .

(پس از لحظه ای سکوت ، بالکنت) من اخراج شدم ، ... آقای ... شهردار ؟

(با دلجویی) می ترسم اینطور باشه . اما تو باید خود تو ناراحت کنی ، شنفتی گفت که از تو راضیه ، این حرف از دهن اون خیلی مهمه .

(بی حال) بله ، آقای شهردار .

شهردار آرام آرام خارج می شود . سیمون از پشت سر او را می نگرد .

## دومین رویای سیمون ماشار شب پانزدهم ژوئن

مزیک درهم. از درون تاریکی عدمای بیرون می‌آیند.  
شهردار در لباس سلطنتی. ارباب و کلنل زره پوشیده  
و با عصای فرماندهی. کلنل بالنوی بهاره خودرا روی  
زره پوشیده است.

بعد از اینکه ژان سراسر جاده‌ی بیست و دور و برای  
پیشرفت قوا، خالی کرد، اورلئان و رنس روگرفت.  
باید بطور کامل از اون تحلیل کنیم، کاملاً واضحه.  
کلنل شهردار این کار مربوط بهمنه، مربوط به سلطانه مسیو. صاحبان  
جاه و مقام فرانسه و رئاسی خانواده‌های بزرگ که امروز  
در اینجا جمع می‌شن، در مقابل اون تازانو خم خواهن  
شد.

از این لحظه تا پایان صحنه، در انتهای سن نام و عنوان  
صاحبان جاه و مقام فرانسه و خانواده‌های بزرگ نمایان  
می‌شود، بنحوی که گوبی یکایک در مجلس جمع می‌شوند.

شهردار ضمن آشنیدم اخراج شده (خصوصی) بنابه خواست ایزابوی

مغورو ، من اینطور شنیدم ؟ ( ظاعراً برای طفره رفتن  
شهردار جمله نامه‌هومی آدا می‌کند )  
داره میاد .

گلنل

سیمون وارد می‌شود . کلاه خود برس و شمشیر به کمر .  
نگهبانهای خصوصی او ، هر دویس و روبرت و ترزاز از  
جلوی او می‌آیند . هر سه نفر زره پوشیده‌اند . اذ درون  
تاریکی پدر و مادرش و کارکنان مسافرخانه و جمعیت  
بیرون می‌آیند . نگهبانها با نیزه‌جه می‌ترکند .

- |   |             |
|---|-------------|
| برای باکره‌ی مقدس راه بازکنین .   | روبرت       |
| ( گردن می‌کشد ) خودشه ، کلاه خود بهش می‌آد .  | مادام‌ماشار |
| ( جلوه‌ی آید ) ژان عزیزمی تونم کاری برات بکنم ؟ هیچ<br>آرزویی داری ؟  | شهردار      |
| ( تنظیم‌هی کند ) سلطان شارل ، اولین خواهشم اینه که بعداز<br>اینهم شهر عزیزموطن من از ذخیره‌ی آذوقه مهخونخونه<br>استفاده کنه . شما که می‌دونین ، من فرستاده شدم که<br>به بیچاره‌ها و نیازمندا کوچک کنم . مالیاتهاروهم باید<br>بیخشین . | سیمون       |
| اینکه مسلمه ، دیگه‌چی ؟   | شهردار      |
| دوم اینکه باید پاریس تسخیر بشه . دومین حمله باید<br>فوراً شروع بشه ، سلطان شارل .   | سیمون       |
| ( با تعجب ) یه حمله‌ی دوم ؟   | ارباب       |
| مادام سوپو در این مورد نظرش چیه ؟ ایزا بوی مغورو<br>چی می‌گه ؟  | گلنل        |
| من درخواست هنگی رو دارم که باون ، دشمنو بتونم   | سیمون       |

بکلی از پا در آرم ، همین امسال سلطان شارل .

شهردار  
(لبخندزنان) ژان عزیز ، ما از تو رضایت داریم . این  
حرف از دهان من خیلی مهمه . حالا دیگه کافیه ، تو  
باید یه چیزی هم برای ما باقی بذاری . حالا مهمون خونه  
رو می بندم و تو می ری بخونه . اما قبل از مقام اشرافیت  
مفخرمی شی . شمشیر تو بدنه تاترا بعنوان بانوی فرانسه  
مفخر کنم .

سیمون  
(شمشیر را می دهد و زانو می زند) این کلیدهاس .

موزیک درهم ، بانوای اارگ و آواز دسته جمعی یک جشن  
کلیساپی را دورادور مجسم می کند . شهردار با تشریفات  
کامل ، شانه‌ی سیمون را با شمشیر لمس می کند .

تلهباها و جمعیت زنده باد با کره‌ی مقدس ! سر بلند باد بانوی فرانسه !  
سیمون  
(چون شهردار در صدد رفتن است) یه دقیقه صبر کن ، سلطان  
شارل ! فراموش کردی شمشیر منو پس بدی ( مصراه )  
هنوز انگلیسارو شکست نداده ام . بورگوند مشغول  
جمع کردن قوای تازه نفسه ، قوایی و حشتناکتر ازاولی .  
کار مشکل ما تازه شروع شده ..

شهردار  
از یاد آوریت متشکرم ، بر اچیزای دیگه ام متشکرم ژان .  
(شمشیر را به ارباب می دهد) هانری اینو به محل مطمئن تری  
بیر ، به بوردو . باید با مدام سوپو ، ایزابوی مغورو ،  
خصوصی صحبت کنیم . خدا پشت و پناهت ژان ، باعث  
مسرت خاطر ماشد ؟ ( همراه کلنل و ارباب خارج می شود )  
سیمون  
(وحشت زده) آخه دشمن داره می آد ! ( از صدای موزیک  
کاسته می شود ، صحنه تاریکتر و جمعیت در تاریکی پنهان

می شوند. سیمون بیحرکت ایستاده، بعداز کمی مکث) آندره!	
کومک کن! بیا پایین، ای فرشته! بزرگ با من حرف بزن! انگلیسا قوا جمع می کنن، بورگون سقوط کرده و افرادما از هم پاشیدن.	فرشته
(روی بامگاراژ ظاهر می شود. معتبرضانه) شمشیرت کجاس، ژان؟	سیمون
(گیج شده، عذر می خواهد) بالاون منو به اشرافیت مفتخر کردن و پسم ندادن. (آهسته و شرم زده) من اخراج شدم.	فرشته
می فهمم (بعداز اندکی سکوت) خدمتگزار فرانسه، نذار تو رو دور کنن، استقامت کن. اینسو فرانسه از تو می خواهد؛ پیش پدر و مادرت که از اخراجت ناراحت می شن نزو. تو قول دادی محل کار برادر تو در گاراژ براش حفظ کنی! اون بالاخره برمی گردد، همینجا بمون، ژان! چه جوری می تونی محل مأموریت خود تو، در این موقع که ممکنه هر ساعت دشمن بر سه، خالی کنی؟	سیمون
وقتی دشمن فاتح شده بازم باید بجنگم؟	سیمون
فرشته	امشب باد می آد؟
سیمون	آره.
فرشته	توی حیاط درختی سرپا و ایساده؟
سیمون	آره، سفیدار.
فرشته	برگاش از جریان باد صدا می کنه؟
سیمون	آره، کاملا مشخصه.
فرشته	بنابراین وقتی دشمن فاتح شده، بازم باید باهاش جنگید.

سیمون  
فرشته

وقتی شمشیر ندارم چه جوری باید با اون بجنگم ؟  
گوش کن !

هنگامیکه فاتحی به شهر شما می آید  
شهر آنچنان باید باشد که تسخیر نشده  
نباید کسی آنجا باشد که کلیدها را باو بسپارد  
زیرا آنکه آمده ، میهمان نیست ، حشره است .

غذا و میزی نباید برایش آماده شود  
تخخواب و صندلی باید از بین رفته باشد .  
آنچه را نتوان سوتخت ، پنهان کنید .

کوزه های شیره را خالی و نان شیر مالهارا زیر خاک کنید .  
باید فریاد زند : کومک ! نا بنحو و حشت آوری نامید  
شود .

باید زمین را بخورد و در آتش زیست کند  
نباید از شما استدعای ترحم و قضاوتی داشته باشد  
شهر شما باید در خاطرش نماند ، باید هیچ باشد  
هر جا را نگاه می کند ، هیچ باشد ، هر جا قدم می گذارد  
خالی باشد  
آنسان که گویی هر گز آنجا اقامه نگاهی نبوده .  
برو و نابود کن !

صحنه تاریک می شود . موذیک درهم . جمله‌ی « برو و  
نابود کن ! » چندین بار آهسته ولی مصراوه با صدای  
موذیک قاطی می شود . سپس صدای حرکت تانکها  
شنیده می شود

# ۳

## آتش

الف

مادام سوپوی پیر در لباس سیاه ، پشتسر او ترز و پر گوستاوه که لباس روز یکشنبه خود را پوشیده ، دم دروازه مهمانسرا منتظر سرهنگ آلمانی هستند. ترزو در لباس شخصی بهدر گزارز که سیمون در آن خودش را از مادام سوپو پنهان کرده ، تکیه داده است . از خارج صدای حرکت زانکها بگوش می رسد .

سیمون  
ترزو

از ترس مثگچ سفید شد .  
خیال می کنے بعنوان گروگان می گیرنش و فوری تیربارانش می کنن . شب تا صب آروم نگرفته و ترز شفته که فریاد می زده «قصابا همه رو قتل عام می کنن» با وجود این از فرط خست اینجا مونده ، حالا منتظر سرهنگ آلمانیه - واقعاً نمی فهمم ، چرا نمی خوای خود تو نشون بدی ؟ خبریه ؟

سیمون

(دروغ می گوید) نه ، نه ، فقط ؛ اگه منو بینه رو انم می کنے . می ترسه نکنن آلمانا بلا ملایی سرم بیارن .

ژرژ (مشکوک) دلیلش فقط همینه که نبایس تورو ببینه ؟  
 سیمون (موضوع را عوض می کند) بنظر شما آلمانا از موریس و  
 روبرت جلوزدن ؟  
 ژرژ ممکنه . - چرا آنقترا از توی ساختمان اصلی عوض  
 کردن و توجابجا شدی ؟  
 سیمون (دروغ می گوید) حالا که توی اطاق راندها جا هست .  
 ژرژ بنظر شما حالا دیگه آندره بر می گردد ؟  
 سیمون احتمالش خیلی کمه . - سیمون تورو که بیرون نکرده ؟  
 ژرژ (دروغ می گوید) نه .  
 سیمون آلمانا دارنمی بان .  
 از سمت خیابان سرهنگ آلمانی می آید . کاپیتان فتن  
 همراه اوست . دم دروازه حیاط بین آنها و مادام سوپو  
 محترمانه تعارف رد و بدل می شود . صدایشان شنیده  
 نمی شود .  
 ژرژ کاپیتان، فاشیست مخفی، افتخارداره دشمن خوانوادگی  
 خود ، مادام را معرفی کنه . با کمال احترام . یکدیگر و  
 بو می کنن ، بنظر نمی باد بوی همدیگر و نامطلوب  
 احساس کنن . دشمن خوانوادگی آقای تربیت شده و  
 محترمیه . مث اینکه مادام احساس راحتی می کنه (بهنجوا)  
 دارن می بان .

سیمون خودش را کنار می کشد ، مادام سوپو آقایان را  
 از وسط حیاط بطرف همانسر راهنمایی می کند . ترز  
 دنبال آنهاست .  
 پر گوستاو (بعد از آنکه مادام چیزی بهنجوا باو می گوید می رود نزد ژرژ

و سیمون) مادام جداً علاقمند که دیگه او باش سالن ورزش  
مهمو نخونه دیده نشن ، چون ممکنه آقایان آلمانی  
ناراحت بشن . اما اینطور که معلومه اربابم می تونس  
اینجا بمونه .

ژرژ او لین چیزی که رادیو اطلاع داد این بود که «کسی که  
نظم و آرامش را رعایت کند ، نباید از چیزی بترسد .»  
برگوستاو اون یارو اون تو می گه «خواهش می کنم» وقتی چیزی  
می خواهد می گه «خواهش می کنم اتفاق منو به گماشته ام  
نشون بدین .» (خارج می شود و بداخل انبار می رود)

ژرژ دختر عمومت بازم خواب تازه‌ای دیده ؟  
سیمون آره ، دیشب .

ژرژ بازم خواب باکره رو ؟

سیمون (سرش را تکان می دهد) به دریافت نسب اشرافی مفتخر  
شده .

ژرژ اتفاق مهیجی بوده .

سیمون شهرشون از پرداخت مالیات معاف شده ، عیناً مث کتاب .  
ژرژ (تریاچی) ولی در واقع ذخیره‌های مهمو نخونه ،  
همونطور که قول داده بین افراد دهکده تقسیم نمی شه .  
سیمون (دمتپاچه) در این باره دختر عموم چیزی نگفت .  
ژرژ آها .

سیهون مسیو ژرژ ، وقتی کسی در یه همچی خوابی ، مث خوابای  
دختر عموم به شکل فرشته درمی یاد ، مفهومش اینه که  
اون شخص بایس مرده باشه ؟

ژرژ فکر نمی کنم . فقط مفهومش اینه که کسی که خواب

می بینه می تو سه که او ن شخص ممکنه مرده باشه . - دیگه دخترعموت باید چیکار کنه ؟ هنوز خیلی کارا مونده .	سیمون
درخوابش اتفاق بدی پیش او مدنکرده ؟ چطور ؟ آخه خیلی کم حرف می زنی . (آرام) اتفاق بدی پیش او مدنکرده .	ژرژ
برا این سؤال می کنم چون گاهی فکرمی کنم یه شخص دیگه ای ممکنه این خوابارو جدی بگیره سیمونو یه و فراموش کنه که اینجا روز رو شنه و خوابی در بین نیست .	سیمون
(با حرارت) پس دیگه باشمادر باره‌ی خوابای دختر عموم صحبت نمی کنم مسیو ژرژ .	سیمون
زن با بچه‌ی شیر خوارش و یك فرادی از سالان ورزش خارج می شوند و وارد حیاط می شوند .	
دبال غذا می بان مسیو ژرژ ، با احترام با اونا حرف بزنیون .	سیمون
خودش را پنهان می کند و مواطن است .	
(می رود جلو) مادام . تانکها حالا دیگه اینجان .	ژرژ
جلوی شهرداری سه تانگه داشتن . از اون بزرگا ، هفت متر طولش .	زن
(نگهبان آلمانی را نشان می دهد) مواطن باشین .	مرد

- مادام سوپو ( در آستانه در ورودی مهمانسرا ظاهر می شود ) ژرژ !  
پرگوستاو . اردو و در سالن صبحانه برای جناب سرهنگ ! - اینجا کاری داشتین ؟
- زن موضوع مربوط به غذای ماست مادام . در سالن ورزش بیست و یک نفر باقی موندند .
- مادام سوپو ژرژ ، بشما گفته بودم ، توجه داشته باشین توی مهونخونه کسی گدایی نکنه !
- مرد منظورتون از گدایی چیه ؟
- مادام سوپو چرا باین اشخاص نمی گین که حالا دیگه با فرماندهی آلمانی سر و کاردار نه با ما . اون دوره های زیبا سپری شده !
- زن بعد از اینکه همه نصیحتمن کردن که اینجا بموئیم تا بتونن چیزی های شما را بارگیرن و ببرن ، با این وضع باید بسالن ورزش برگردیم ؟
- مادام سوپو خانوم مواظب خودتون باشین که خرابکار شناخته نشین .
- زن مادام ، خودتونو پشت آلمانا قایم نکنین .
- مادام سوپو ( سرش را بر می گرداند و از روی شانه صدامی کند ) اون ورده !
- زن من می تونسم حالا با بچم پیش خواهرم در بوردو باشم .
- مادام شما بهمه می ماقول غذادادین .
- کاپیتان ( پشت سرا او قرار می گیرد ) و در جریان یه چیاول واقعی ! ولی حالا دوباره اینجانظم و قانون برقرار می شه ، دوستان من ( اشاره به نگهبان آلمانی می کند ) مایلین با بتون از حیا نا بیرون تان بکنم ؟ ( خطاب بعمادام سوپو ) ماری ،

خودتونو ناراحت نکنین، مواظب قلبتون باشین!  
خوکا!

زن مرا  
( در حالیکه زن را کنار می کشد و همراه می برد ) مادام ،  
باز وضع عوض می شه .

مادام سوپو  
داره بوی گندلجن بلند می شه . کوچه های شهر ای استانی  
شمالی موشای خودشو نسو بطرف دهکده های آروم  
می فرسن ، مشتریای شرایخونه های ارزون سرو کله شون  
پیش مام پیدا می شه . آخر شم به یه تسویه حساب خونی  
منجر می شه . - پرگوستاو صبحونه برای چهار نفر .  
کاپیتان  
( خطاب به زری ) شما ! شهردار می باد اینجا ، بهش بگین  
که قبل از اینکه سرهنگو بیینه ، من با اون حرف دارم .

مادام سوپو را بداخل مهمانسرا راهنمایی می کند .  
وقتی آندو از نظر دور می شوند سیمون دنبال فرادیها  
می رود .

زرز پرگوستاو ! اوردور برای جناب سرهنگ .  
صدای پرگوستاو ( از داخل اتبار ) فهمیدم . همه چی برای جناب سرهنگ !

سیمون نفس زنان بازمی گردد .

زرز  
سیمون  
به اونا چی گفتی ؟  
گفتم به بقیه تو سالان بگن که غذاگیرشون می باد . من  
شب اینکارو می کنم .

زرز  
سیمهون  
درسه ، توهنوز کلید داری .  
قبلًا قول داده ام .

خیلی مواظب خودت باش. اینکار یه جور دزدیه.	ژرژ
او باب گفت « تاوقتی تو اینجا باشی ، سیمون ، هیچی گیر آلمانا نمی باد ، اطمینان دارم »	سیمون
ولی مدام حالا جور دیگه‌ای حرف می زنه .	ژرژ
شاید مجبورش کردن. ( شهردار وارد حیاط می شود .	سیمون
سیمون می دود پیش او، بندعوا) آقای شهردار ، حالا باید چیکار کرد ؟	شهردار
منظورت چیه سیمون؟ می خوام یه خبر خوش بهت بدم و اون اینکه پدر تورو بسمت خدمتگزار شهرداری پیشنهاد کردم . این حق تو بود ، سیمون . حالا دیگه غصه‌ای نداره که تو کارت تو از دس دادی .	شهردار
( به نجوا) آقای شهردار ، راسه که سه تا تانک در میدون جلوی شهرداری و ایسادن؟ ( بازم آرامتر ) بنزین هنوز اونجاست .	سیمون
( نگران ) بله ، این خیلی بده ( ناگهانی ) تو اینجا تو مهمو نخونه چیکار می کنی سیمون ؟	شهردار
آخه با بنزین یه کاری باید کرد آقای شهردار ! شما نمی تونین کاری بکنین ؟ از مدام سوپو ختماً در باره اون سؤال می کنن .	سیمون
لزومی نداره ما واسه خاطرمادام سوپونگران باشیم ، سیمون .	شهردار
من می تونم یه کاری بکنم ، کوره‌ی آجر و خوب می شناسم .	سیمون
( جدی ) امیدوارم تصمیم بسی مطالعه‌ای نگرفته باشی	شهردار

سیمون . من مسئولیت بزرگتری برای مردم سن مارتن  
دارم ، تو که می فهمی سیمون .  
بله ، آقای شهردار .

سیمون

نمی دونم ، چرا من اینطور با توجه می زنم ، تو هنوز  
یه بچه ای ، سیمون . ولی فکر می کنم در حال حاضر هر  
کسی باید کاری را بکنه که از همه بهتره ، اینطور نیست ؟  
بله قربان ، اگه کوره‌ی آجر پزی بسوزه ...

سیمون

پناه بر خدا ! چنین چیزی را حتی فکر شم نباید کرد .  
حالا باید برم تو . این سخت ترین کاریه که تا بحال  
کرده ام .

شهردار

تصمیم بر قتن می گیرد . کاپیتان بیرون می آید .

مسیو شاو ، بموضع برای صحونه رسیدین .  
من صحونه خوردم .  
باعث تأسفه . مث اینکه درس بجزیان واقف نیستین .  
دیروزم با نظر موافق مقامات شهر ، اتفاقات بیشمار و  
نامطلوبی اینجا روی داده . جای گله است که کوشش شرم  
آور بعضی افراد برای سوء استفاده از شکست فرانسه ،  
فوراً سر کوب نمی شه . مهمونای آلمانی ما حداقل  
انتظار یه برخورد محترمانه رواز جانب ما دارن . مثلاً  
فرمانده آلمانی از انبار بنزین مشخصی در کوره‌ی آجر  
اطلاع حاصل کرده . مث اینکه باین موضوع توجه  
می کنین ، شاو . شاید این مطلب اشتها تو نو کمی باز  
کمه . ( تعارف می کند ) بعد از شما آقای شهردار .

کاپیتان

شهردار

کاپیتان

شهردار

(کاملاً مرد) بعد از شما، کاپیتان عزیز.

هر دو به همان سر اداخل می شوند. پشت سر آنها پر گوستاو  
از آنجار خارج می شود.

پر گوستاو

(در حالیکه غذای لذیذ و عالی را بداخل می برد) هوای زیبا و  
مسافرت بی خطر! ثروت و ثروت با علاقه معاشر هم  
می شن، آهای زرزا! فرانسه رو مث غذای لذیذشان  
می فروشن! (خارج می شود)

سیمون که مواظب همی جریان بوده، بر زمین می نشیند.

زرزا

سیمون! چی شده؟ سیمون!

سیمون جوابی نمی دهد. زرزا بی حرکت به حالت انسانی  
که در صدد است کسی را تکان دهد، ایستاده. در مدتی  
که سیمون در بیداری خواب می بیند صدای پر گوستاو  
بسیار ضعیف و بطور مکانیکی شنیده می شود که جمله‌ی  
«ثروت و ثروت با علاقه معاشر همی شن» را تکرار می کند.

## رؤای بیداری سیمون ماشار در بیستم ژوئن

موزیک نظامی در هم و برهم . دیوار عقبی مهمنسرا  
طودیست که داخل مهمنسرا دیده می شود . در برآبر  
گوبلن بزرگی ، شهردار بعنوان سلطان ، کاپیتان  
بعنوان دوك بودگوند ، سرهنگ آلمانی باشمیر روی  
زانو و مادام سویو بعنوان ایزا ابوکناریک میز مرمرین  
به بازی اسکات سرگردند .

مادام\_ایزا ابو علاقمندم که این او باشو دیگه نبینم ، می لرد .  
سرهنهنگ\_می لرد در پشت مانهان شوید . دستور می دم همه رو از قصر خارج  
کنن . دوباره نظم برقرار می شه . دققاً .  
شهردار\_سلطان گوش کنین ! حق بامنه ؟ صدای طبل شنیده می شه ؟

صدای طبل ژان شنیده می شود

کاپیتان\_دوك بورگوند چیزی نمی شننم . آس حاجتو بد .

صدای طبل قطع می شود

شهردار\_سلطان (مردد) نه ؟ دوك بورگوند ، می ترسم که ژان من دچار

مشکل شده باشه و احتیاج به کومک داشته باشه ،  
می دونین ؟

کاپیتان\_دوك بورگوند دهدل . شما نیاز به صلح دارین تا من بتونم  
شرا بامو بفروشم .

سرهنج\_می لرد غذاهای لذیدتو نو چند می فروشین مادام ؟  
مادام\_ایزا بو کی کارت می ده ؟ ده هزار سکه هی نقره ، می لرد .  
شهردار\_سلطان ولی این بار مطمئن دچار خطر شده ، دچار خطری مرگ  
آور . باید برای کومک به اون عجله کنم و همه چیز و  
از بین ببرم .

از جا برمی خیزد درحالیکه ورقهارا در دست دارد.

کاپیتان\_دوك بورگوند مواظب خودت باش . اگه حالا بری ، بر اهمیشه  
رفته ای . تو متوجهی اوضاع نیستی . وقتی دائم از احتمت  
ایجاد می شه چه جوری می شه بازی کرد ؟ سر باز خاج .  
شهردار\_سلطان (مجدداً می نشیند) بسیار خوب .

مادام\_ایزا بو (با او سیلی می زند) این برا اقدام خود سرانست بود .  
سرهنج\_می لرد اجازه می فرمایین (شروع به شمارش سکه هامی کند) یک ،  
دو ، سه ، ...

ژرژ ، سیمون را تکان می دهد و بیدارش می کند ،  
درحالیکه سرهنج مشغول شمارش سکه هاست .

ژرژ سیمون . حالا دیگه با چشمای وازم خواب می بینی .  
سیمون با من می بان مسیو ژرژ ؟  
ژرژ (بدست باند پیچیده هی خود خیره می شود . کاملاً خوش وقت )

- سیمون ، دوباره می تونم تکونش بدم .  
خیلی خوبه ، اما ما باید بریم توی کوره‌ی آجر ، مسیو  
ژرژ . خیلی وقت نداریم . پرگوستاو ، شما هم باید با ما  
بیان . زود باشین .
- سیمون (که از مهمانسرا برگشته) من ؟ اطلاعیه‌ای به دیوارها  
چسبوندن . « هر کس مواد مهم جنگی را نابود کند ،  
تیرباران خواهد شد » شوخی سرشون نمی‌شه .
- سیمون شهردار می خواهد که اینکار بشه .  
برگوستاو شهردار تهش بادمی ده !
- سیمون شما که می‌باین مسیو ژرژ ؟ واسه‌خاطر آندره‌ست . منکه  
نمی‌دونم چه جوری باید این‌همه بنزینو نابود کرد . باید  
کوره‌ی آجر و یکجا آتیش زد ؟
- ژرژ نفهمیدی ، من می‌تونم دوباره او نو تکون بدم .  
سیمون (باونگاه‌می‌کند) پس شماها نمی‌خوابین با من بیان ؟
- برگوستاو دوباره یکی دیگه .
- سیمون یک سر باز آلمانی وارد حیاط می‌شود . آثاثه‌همرآهداد .  
سیمون تا اورامی بیند باعجله و وحشت‌زده فرارمی‌کند .
- سر باز آلمانی (با روپنه را می‌گذارد زمین ، عرق ریزان کلاهش را از سر  
برمی‌دارد و شروع می‌کند خیلی دوستانه و سیله حرکات ، مطلب  
خود را تفهیم کند) Hauptman اون تو ؟
- ژرژ (هرراه بالشاره) اونجا . در مهمونخونه . سیگار ؟
- سر باز آلمانی (سیگاردا می‌گیرد و لبخند می‌زنند) Krieg Scheisse .
- با حرکات دست مفهوم جمله را تفهیم می‌کند .

زره	(می خندد) بوم . بوم (با دهانش صدای شیشکی درمی آورد . هردو می خندند )	
Hauptman Arschloch	سر باز آلمانی چی ؟ کی ؟	
زره	(ادای سرهنگ را بانشان دادن عینک یک چشمی درمی آورد) گه !	سر باز آلمانی
زره	(می فهمد). با خوشحالی ادای کاپیتان و مادام سوپو را درمی آورد) همه ، گه !	زره
	مجددآمی خندند، سر باز آلمانی اثاثه‌ی خود را بر می دارد و داخل مهمانسرا می شود .	
زره	(خطاب به پرگوستاو) او لا لا ، چه راحت آدم هم دیگرو می فهمه .	پرگوستاو
زره	مواظب باش . چه جورم . حالا که دستمو دوباره می تونم تکون بدم.	
	از داخل مهمانسرا، سرهنگ آلمانی، کاپیتان، شهردار و مادام سوپو خارج می شوند.	
کاپیتان	خیلی خوشوقتم که به توافق دوستانه‌ای رسیدیم .	
سرهنگ	مادام، از اینکه ذخیره‌ی بنزینو فوراً در اختیار ما گذاشتین مشکرم . نه براینکه قوای آلمان احتیاج به بنزین داشته باش ، ولی ما اونو بعنوان نشانه‌ی حسن نیت شما برای همکاری می پذیریم .	
مادام سوپو	کوره‌ی آجر دور نیس . تانکهارو می فرستم او نجا .	
سرهنگ		

آسمان بدرنگه قرمز درآمده، همه بی حرکت ایستاده  
و خیره شده‌اند. اذ دورادور صدای انفجار بگوش  
می‌رسد.

سرهنه‌تک  
کاپیتان

این چیه؟  
(باصدای گرفته) کوره‌ی آجر.

ب

شب است. صدای ضربهایی که بدر حیاط می‌خورد  
شنیده می‌شود. ژرژ از آتاق خارج می‌شود و در را  
بروی ارباب و راننده‌ها بازمی‌کند.

ارباب

حالت چطوره ژرژ؟ حال مدام خوبه؟ بنظر می‌آد  
مهمو نخونه هنوز سریا وايساده. احسام می‌کنم که از  
توفان نوح نجات یافتم. سلام سیمون!

سیمون بالباس سبکی از اتاق راننده‌ها خارج می‌شود.  
روبرت او را بغل می‌کند. پرگوستاو هم ظاهر می‌شود.

روبرت

او مدی توی اتاق ما!

با او شروع به رقص می‌کند و زمزمه می‌کند

ژان خفه کن برگشته  
رز هنوز اونجاس  
کنیاک می‌نوشه ماما  
آبجو می‌نوشه پاپا

ارباب	اینجا چه خبر بود ؟
زروز	یه سرهنگ آلمانی داریم، مادام، بواسطه‌ی بازجویی‌های مربوط به کوره‌ی آجرکمی خسته است . سرهنگ آلمانی ...
ارباب	چه بازجویی ؟
سیمون	مسیو هانری همه‌چی مطابق میل شما انجام شده. دیشیم، من کمی غذا به سالن ورزش بردم.
ارباب	پرسیدم موضوع کوره‌ی آجرچیه .
زروز	(مردد) سوخته ، مسیو هانری.
ارباب	سوخته؟ آلمانا؟ (زروز سرش را تکان می‌دهد) بی احتیاطی؟
زروز	نه ، مسیو هانری .
ارباب	پس آتش‌سوزی عمدی. (مثل کسی که پایش را بریده باشند فریاد می‌زنند) کی؟ (هیچکس جواب نمی‌دهد) که اینطور ، همتون هم قسم شده‌این. (سرد و غصبنگ) خوشبختانه حالا دیگه به جنایتم دس زدین . گرچه با توجه به دلایل ناشی از تشکری که این روزا از شما دیدم ، می‌شد پیش‌بینی کرد که «با اون چینی‌هاتون حالا دیگه می‌تونین از ... بعخورین» اینطور نیس پر گوستاو؟ خیلی خب منم دستکشو ورمی‌دارم . . . خواهیم دید .
زروز	بخاطر آلمانا بود ، مسیو هانری .
ارباب	(به تمسخر) که اینطور ، کوره‌ی آجر مال منه ، اما آتش‌سوزی علیه آلمانا بوده. شماها از زور نفرت او نقدر برا خرابکاری تحریک شده بودین که گاوی رو که شیر بهتون می‌داد سر بریدین (با خشونت) سیموز ١

بله ، مسیو .	سیمون
فوراً بگو کنی بود .	ارباب
من ، مسیو .	سیمون
چی ؟ تو جرأت کردی ؟ - (بازوی اورامی گرد) کنی تورو واداش ، کنی پشت سرت بود ؟	ارباب
هیچکس ، مسیو .	سیمون
دروغ نگو ، می شنوی ! اجازه نمی دم .	ارباب
خواهش می کنم اونو ول کنین ، مسیو هانری .	ژرژ
دروغ نمی گه .	
سیمون کنی به تو گفت اینکارو بکنی ؟	ارباب
برا خاطر برادرم کردم مسیو .	سیمون
آه ، آندره ؟ اون تورو علیه اربابت تحریک کرده ،	ارباب
که اینطور ؟ «ما از زیر» که اینطور ؟ همیشه می دونسم	
که اون سرخه . کنی کومکت کرد ؟	
هیچ کنی ، مسیو .	سیمون
چرا اینکارو کردی ؟	ارباب
بخاطر بنزین مسیو .	سیمون
و برای اینکار لازم بود کوره‌ی آجرو آتیش بنزی ؟	ارباب
چرا اقلاً بنزینو رو زمین ول نکرد ؟	
نمی دونسم ، مسیوهانزی	سیمون
آتیش انگیز ! همه ! جنایتکار ! از خونه‌ی من گم شین !	ارباب
پرگوستاو ! تو اخراجی ، ژرژ ! شما از آلمانام بدترین .	
خبلونخ بمسیوهانزی .	ژرژ
کنار سیمون می ایستد .	

ارباب	بالاخره کسی راجع به بازپرسی حرفی نزد ، موضوع چی بود ؟
زرد	آلمانا مشغول بازپرسین .
ارباب	آلمانا اینجا بودن که این اتفاق افتاد ؟
زرد	بله .
ارباب	( می نشیند ، مرد ) این دیگه بدتره ! بنابراین مهمونخونه نابود شده ! ( سرش را روی دستش تکیه می دهد )
پرستاو	مسیوهانری دیروز بعداز ظهر در سن مارتین خیلی خوب در باره‌ی مهمونخونه قضاوت و گفتنگو می شد . همه می گفتن « زیر دماغ آلمانا »
ارباب	منوبه دادگاه نظامی می کشن . کارمنو باینجا کشوندین . ( کاملا باقردید ) تیربارونم می کنن .
سیمون	( جلو می آید ) مسیو ، شما تیربارون نمی شین ، من این کارو کردم . می تونین منو پیش سرهنگ آلمانی بیرین . من همه چیزو بعهده می گیرم ، مسیو .
موریس	حرفشم نزن .
ارباب	چرا حرفشو نزن ؟ اون یه بچس . هیچ کی بهش دس نمی زنه .
موریس	می تونین به آلمانا بگین که اون بوده اما ما او نو از اینجا می بریم . فوراً لیاستو بپوش .
ارباب	اونوقت مام شریک جرمیم .
سیمون	موریس ، من باید بمونم . آندره می خواهد . من می دونم .
ارباب	همش باین مربوط می شه که اینکارو قبل از اینکه آلمانا بیان کرده یا بعداز او مدن اونا . قبلا یه اقدام جنگی بشمار

می ره و کسی نمی تونه کاری باهاش داشته باشه .	پرگوستاو
(خودرا باخته) فوراً اعلانی چسبوندن که هر کی اقدام خصم‌مانه‌ای بکنه اعدام می شه .	
(خطاب به سیمون) تو اعلان تو دیدی ؟	ارباب
بله مسیوهانری .	سیمون
چه شکلی بود ؟	ارباب
روی کاغذ قرمز چاپ شده بود .	سیمون
درسه ؟ (پرگوستاو سرش را تکان می دهد) حالا سؤال آلمانارو ازت می کنم ، بعد از آتیش زدن خوندی ؟	ارباب
در اینصورت خرابکاری محسوب نمی شه ، سیمن کسی نمی تونه باتو کاری داشته باشه .	سیمون
من قبلًا خوندم مسیو .	سیمون
تو نفهمیدی من چی می گم . اگه تو بعداز آتیش سوزی خوندۀ باشی آلمانا تورو در اختیار شهردار می ذارن ، چون در اینصورت کاریه که فقط به فرانسویا مربوط می شه و تو نجات پیدا می کنی . می فهمی چی می گم ؟	ارباب
بله مسیو ، ولی من قبلًا خوندم .	سیمون
مث اینکه گیج شده پرگوستاو . شما که توی حیاط بودین ، کسی سیمون رفت بیرون ؟	ارباب
قبلًا مسیوهانری . محققًا قبل از چسبوندن اعلان .	پرگوستاو
اشتباه می کنین پرگوستاو ؛ خودتون بمن گفتنین قبل از اینکه برم ، اعلان اینکارو منع کرده .	سیمون
من چنین چیزی نگفتم .	پرگوستاو
واقعاً نگفتم .	ارباب

موریس نمی بینین مسیو هانری که این بچه نمی خواهد چیزی از کلک شما بدونه . اون از اینکه اینکارو کرده خجالت نمی کشه .

سیمون ارباب فقط می خواهد بمن کومک بکنه ، موریس .  
همیطوره . تو بمن اطمینان داری ، اینطور نیست سیمون ؟  
درس گوش کن ، با کسی که باید حرف بزنیم یه دشمنه .  
این خیلی تفاوت می کنه ، اینو که می فهمی . او نا خیلی  
سؤال می کنن ولی تو فقط جوابی می دی که برا سن -  
مارتن و فرانسه خوب باشه . سادس ، اینطور نیست ؟  
بله ، مسیو ، ولی من نمی خوام دروغ بگم .

سیمون ارباب می فهم . تو نمی خوای خلاف حقیقت چیزی بگی ؟  
حتی یه دشمنم نمی خوای خلاف واقع بگی . من تسلیم .  
 فقط یه خواهش ازت دارم ، هیچی نگو ، بذار بعهدهی  
ما ، بذار بعهدهی من (تقریباً درحال گریه کردن) من تا  
آخر کار پشت سرتو وایسادم ، اینو خودتم می دونی . ما  
همه پشت سرتو وایسادیم . ما فرانسوی هستیم .  
بله مسیو .

ارباب دست سیمون را می گیرد و همراه با او بداخل مهمانسر امی رود .

موریس کتابشو درس نخونده .

## ۴

### دادگاه

الف

### چهارمین روایی سیمون ماشار شب بیست و یکم ژوئن

موزیک درهم، داخل حیاط سرهنگ آلمانی زره پوشیده و سیمون بعنوان دوشیزه ای اورلثان درحالیکه اطرافش را سر بازها بیکه زده بولکی سیاه بر تن دارد، گرفته اند، ایستاده . روی زره سر بازها علامت صلیب شکسته دیده می شود. یکی از سر بازها که معلوم است مصدر سرهنگ آلمانیست ، یک درفش صلیب شکسته دردست دارد .

سرهنگ حالا گرفnar مایی ژان و باید در برابر یه دادگاه عالی به اتهامات جواب بدی ، دادگاهی که تصمیم می گیره چراتو باید بمرگ وسیله‌ی آتش محکوم بشی .

همه جز سیمون و درفش دار ، خارج می شوند .

سیمون این چه جور داگاهیه ؟

دادگاه عادی نیس ، یهدادگاه روحانیه .	در فشدار
من اعتراف نمی کنم .	سیمهون
خوبه ، ولی مث اینکه محاکمه پایان یافته باشه .	در فشدار
مگه آدم قبل از اینکه باز جویی بشه ، محکوم می شه ؟	سیمون
از داخل مهمانرا افرادی که ظاهرآ در جلسه محاکمه بوده‌اند ، خارج می‌شوند و از حیاط می‌گذرند و به خیابان می‌روند .	
(درحالیکه از حیاط رد می‌شود، خطاب به ترز) محکوم به مزگ ! درسن او !	پر گوستاو
بله ، تا پریروز کی فکر می‌کرد !	قرز
(آستین او را می‌گیرد) خود هیتلر او نجاس ؟	سیمون
بنظر می‌آید که ترز متوجهی او نیست ، با پن گوستاو می‌رود . پدر و مادر سیمون از حیاط می‌گذرند . پدر انبورم و مادر لباس سیاه پوشیده‌اند .	
(حق‌حق‌کنان) وقتی یه بچه کوچیک هم بود ، هر کاری دلش می‌خواست می‌کرد ، عیناً مث برادرش . برا مسیو ماشار ضربه‌ی وحشتنا کیه . بر اقاماش بعنوان خدمتگزار شهرداری یه‌ننگه !	مادام ماشار
هر دو خارج می‌شوند . مو دیس و رو برت از حیاط رد می‌شوند .	
بدقیافه نبود .	رو برت
بعضی‌وصوق وقتی لباس آبی چین‌دارشو ، می‌پوشید .	موریس
(آستین رو برت را تکان‌می‌دهد) شما محکمه‌رو دیدین ؟	سیمون

روبرت:

سیمون

روبرت

منم می بینم ؟

(بی توجه) بله ، طبیعتاً دیدیم .

قطعاً ، قضات میان بیرون تا چوبو روسرت بشکن .

هردو خارج می شوند .

صدای بلند

ساکت ! راه را باز کنیں ! اکنون محکم و میت باکره  
اعلام می شود . تو سطمحکمه روحانی اسقف های اعظم  
و کاردینال های رون . ابتدا چوب روی سر باکره شکسته  
خواهد شد .

از راه روی مهمانسر ایک قاضی در لباس فاخر کاردینال های  
وارد می شود . صورتش را چنان پوشانده که شناخته  
نمی شود . از حیاط می گذرد . در مقابل سه پایه ای که  
دیک سربازی در آن قرار دارد می ایستد ، روپوشش را  
کنار می زند و چوب کوچکی از آستین بیرون می آورد  
و طبق رسوم می شکند و در دیک می اندازد .

صدای بلند

عالیجناب اسقف بو آیه برای نجات شهر اورلئان !  
به مرگ !

قبل از اینکه خارج شود سرش را بر می گرداند ، او  
کلنل است .

سمیون

آقای کلنل !

دومین قاضی از راه روی مهمانسر را وارد می شود و  
تشریفات قبلی را تکرار می کند .

صدای بلند

برای آزادی شهر اورلئان و برای اینکه موشهای شهر

اور لثان با غذای دزدی تغذیه شده‌اند؛ به مرگ!

دومین قاضی هم چهره‌ی خود را نمایان می‌کند. او کاپیتان است.

سیمون آقای کاپیتان!

سومین قاضی به همان ترتیب وارد و تشریفات را انجام می‌دهد.

صدای بلند برای هجوم به شهر پاریس و بنزین سیاه؛ به مرگ!

سومین قاضی ارباب است.

ولی مسیو هانری، این منم که شما محکومش می‌کنین!

ارباب حرکتی ناشی از ضعف و بیچارگی می‌کند و چهارمین قاضی وارد و تشریفات را انجام می‌دهد.

صدای بلند برای اتحاد همه‌ی فرانسویها؛ به مرگ!

چهارمین قاضی روپوش خود را چنان محکم گرفته که در تیجه حالت عصبی، روپوش می‌افتد و او سریعاً در صدد برداشتن آن برمی‌آید. در موقعی که خم می‌شود، شناخته می‌شود. او شهردار است.

سیمون خود شهردار، او هم مسیوشاو!

صدای بلند قضات اعظم درباره‌ی تو حکم دادند، زان!

ولی اینا که همه فرانسویین (خطاب به درفش‌دار) اشتباه شده!

درفش‌دار نه، مادمازل، محکمه فرانسویه.

چهارمین قاضی داخل دروازه حیاط استاده .

اینو که از کتابت می دونی . طبیعتاً باکره توسط قضات  
فرانسوی محکوم می شه ، همانطور که رسمش ، چون  
فرانسویه .

شهردار

(گیج) درسه . محکومیت من درس مث کتابه ، امامی خوام  
بدونم چرا . اینو هیچوقت نفهمیدم ، شما می دونین .  
(خطاب به قضات) اون تقاضای محاکمه داره .

سیهون

وقتی حکم صادر شده ، محاکمه چه فایده ای می تونه  
داشته باشه ؟

شهردار

به رحال لااقل باز پرسی شده ، ادعانامه شنیده شده ،  
بحث شده و دلایل له و علیه سنجدیده شده .

شهردار

وفهمیده شده که دلایل چقدر ضعیفند (شانهارا بالام اندازد)  
بسیار خب ، حالا که این تقاضارو داره .

کملن

ولی ما آمادگی نداریم .

ارباب

سرهاشان را بهم نزدیک می کنند و مدتی باهم نجوامی کنند .  
پر گوستاو میزی می آورد و بشقاب و شمع روی آن  
می گذارد . قضات کنار میزه می نشینند .

پر گوستاو

فراریای سالن ورزش بیرونن ، می خوان که در جلسه  
محاکمه بعنوان تماساچی شرکت کنن .

از باب

ممکن نیس ، من منتظر ماما هسم ، اون می گه که اینا بو  
می دن .

کاپیتان

محاکمه به علت مصالح دولت در پشت درهای بسته  
انجام می شه .

پرونده‌ها کجاست؟ لابد دوباره گم شده مثل همه چیز دیگه که اینجا گم می‌شه .	ارباب
شاکی کجاست؟	شهردار

قضاؤت یکدیگر را نگاه می‌کنند .

بدون شاکی جلسه رسمیت نداره . پرگوستاو، یه شاکی از اینبار بیار . (در مقابل دروازه‌ی حیاط‌می‌ایستاد و بطرف خیابان بصدای بلند) محکمه‌ی عالی رون‌کسی را می‌خواند تا شکایت‌خود را علیه باکره عنوان کند . — هیچکس؟ (مجدداً گفته‌ی خود را تکرار می‌کند و سپس خطاب به قضات) بعنوان شاکی، مادر پرنس، ایزابوی مغورو، مخالف دوک بورگوند و دشمن خانوادگی اون حاضر است .	شهردار
پرگوستاو	ارباب

( در لباس رزم، ازمه‌مانسرا وارد حیاط می‌شود، به قضات سلام می‌گوید، قضات در برابر او تعظیم می‌کنند. باز فتار دوست‌نهای یا (مهما نخانه‌چی) روز بخیر کاپیتان عزیز. لطفاً بشینین. نذارین ناراحت‌تو کمن (سرش را بر می‌گرداند و از روی شانه بطرف مهمانسرا) یه آلزاں لورن برای مسیو کاپیتان، خوب سرخ شده باشه. غذای بعدی روجی میل‌دارین . این دفعه از پذیراییه ماراضی هستین، کلتل عزیز؟ (به سیمون اشاره‌می‌کند) همه چیز نجات می‌یافت اگه این دوشیزه اور لثان مذاکراتو به هم نزده بود . کی باید تصمیم بگیره، کلیسا یا پادوی مهمونخونه؟ (با عصبانیت فریاد می‌کشد) می‌خوام که این شخص بعلت جادوگری و عدم تمکن و بعلت خودسری فوراً اعدام بشه . اون	مادر مسوبو
--	------------

باید نابود بشه و بعنوان یه نمونه‌ی خونی نشون داده  
بشه (از پا درمی‌آید) قطره‌ی من ...  
یه صندلی برا ایزابو .

کاپیتان

پرگوستاو صندلی می‌آورد.

اما ، این زره ناراحت نمی‌کنه ؟ چرا لباس جنگ  
پوشیدی ؟

ارباب

خب دیگه من در حال جنگم  
این چه جور جنگیه ؟  
جنگ علیه با کره‌ی عصیانگری که او باش سالمن ورزشو  
تحریک کرده .

مادام سوپو

( به تندی ) هیس ! ( خطاب به سیمون ) چه حقی فرانسوی  
یارو به میدون جنگ بردي . با کره ؟  
یه فرشته منو وادر به اینکار کرد ، عالیجناب بیشوف !

کاپیتان

سیمون

قضات یکدیگر را نگاه می‌کنند.

که اینطور ، یه فرشته ؟ چه جور فرشته‌ای ؟  
از کلیسا ، اونکه دست چپ محراب قرار داره !  
هیچ وقت ندیدم .  
( دوستانه ) این فرشته چه شکلی بود ، سیمون ؟ بر امون  
شرح بدد .  
خیلی جوان بود ، عالیجناب ، صدای قشنگی داشت .  
گفت که من باید ...  
( حرفش راقطع می‌کند ) اینکه چی گفت جالب نیس ، با چه

ارباب

سیمون

کاپیتان

شهردار

سیمون

کلتل

لهمهای صحبت می کرد؟ مث یه آدم تریت شده؟ یا  
جور دیگه؟

نمی دونم . همانطور که آدم صحبت می کنه .  
آهان .

سیمون  
کاپیتان

این فرشته چی پوشیده بود ؟

لباس قشنگی پوشیده بود، روپوش از پارچه‌ای بود  
که بر اهر متراش باید بیست تاسی فرانک در تور پرداخت.  
خوب می فهم سیمون، این فرشته ازاون فرشته‌های مهم  
نبود، از اون فرشته‌هایی که لباس فاخرشون شاید مترا  
دویست تا سیصد فرانک ارزش داره ؟

سیمون  
کاپیتان

نمی دونم .

روپوش در چه وضعی بود؟ کاملاً کهنه؟

خیایی کم فقط سر آستیناش ریش ریش شده بود .  
آهان ، سر آستیناش ریش ریش شده بود، لابد  
موقع کار روپوشو می پوشه ، نه؟ شایدم پاره شده  
بود؟

کلنل  
سیمون

نه پاره نشده بود.

ولی ریش ریش شده بود . او نجایی که ریش ریش شده  
بود ، سر آستینش ، از کار ممکنه پارم شده باشه . آدم  
نمی دید چون رنگش رفته بود، ولی ممکنه اینطور بوده  
باشه، اینطور نیست؟

سیمون

کاپیتان

سیمون سکوت می کند .

فرشته چیزی گفت که یه آدم معمولیم بتونه بگه؟ درس  
فکر کن.

کلنل

سیمون	حرفای کلی .
شهردار	فرشته شباهتی به هیچکدوم از آشناهای تو نداشت ؟ ( آهسته ) به برادرم آندره .
سیمون	به سر باز آندره ماشار ! آقایون ، حالا موضوع روشن شد . باید گفت فرشتهی بسیار جالبیه .
کلتل	مادام سوپو
مادام سوپو	یه فرشتهی کف شراب . یه جبریل کوچه و بازار ! حالا دیگه موضوع «الهام» رومی دونیم چیه . این الهام از شرابخونههای ارزون واز پشت گودالیای لجن بگوش می رسه .
سیمون	شما نباید به فرشتهها فحش بدین ، اسقفها و کاردينالی عالی مقام !
ارباب	تو باید در کتابت در صفحه‌ی صد و بیست و چهار خونه باشی که ما محاکمه‌ی روحانی هستیم ، باید گفت بالاترین مرجع در دنیا .
کلتل	قبول نداری که ما ، کاردينالی اعظم فرانسه ، بهتر می دونیم خدا چی می خواهد تا یه فرشته بی سروپا ؟
کاپیتان	خدا کجاس ژان ؟ پایینه یا بالا ؟ فرشته‌ی تو از کجا او مده ؟ از پایین . بنابراین فرستاده‌ی کیه ؟ فرستاده‌ی خدا ؟ یا شایدم فرستاده‌ی شیطون ؟
مادام سوپو	شیطون ! ژان اورلثان ، صدایی که شنیدی صدای شیطون بود !
سیمون	( بصدای بلند ) نه ! نه ! صدای شیطون نبود !
کاپیتان	صدایش کن . فرشتو صدا کن ! شاید بیاد و از خودش دفاع کنه ، یا کره‌ی اعظم اورلثان . خادم محاکمه وظیفتو

## انجام بده !

(با صدای بلند) محاکمه‌ی عالی روحانی رون ، فرشته‌ای را که نامش مشخص نیس و در شبای متعددی بر باکره‌ی اورلثان ظاهر شده ، باینجا می‌خواند تا شهادت دهد . پرگوستاو

سیمون بمسقف گاراز نگاه می‌کند. اتفاقی روی نمی‌دهد. پرگوستاو مطلب خود را تکرار می‌کند . سیمون که بکلی خود را باخته به قضات که لبخند می‌زنند نگاه می‌کند، سپس روی زمین هیئت‌نشیند و شروع می‌کند که به زمین مشت بزند. صدایی بگوش نمی‌رسد و در مسقف گاراز هم چیزی ظاهر نمی‌شود .

اینجا صدا نمی‌کنه، چه اتفاقی افتد؟ صدا نمی‌کنه؟ سیمون زمین فرانسه دیگه صدا نمی‌کنه ! اینجا صدانمی‌کنه !  
 (باو نزدیک می‌شود) اصلاً می‌دونی فرانسه کیه؟ مادام سوبو

## ب

صبح روز بیست و دوم زوئن. بر روی هلال در واژه بیرق نیمه افراشته فرانسه . ژرژ ، روبرت و پرگوستاو به سخنان موریس که روزنامه‌ای را که اطراف آن سیاه است ، می‌خوانند گوش می‌دهند .

مارشال گفته ، شرایط آتش بس خللی به حیثیت فرانسه موریس وارد نمی‌کنه .

این حرف مارشال ، برآ من یه نوع دلچوییه . پرگوستاو  
 مسلمه. مارشال ادامه می‌ده که ، اکنون ملت فرانسه باید در اطراف او مثل یک پدر جمع شوند. یک نظام و ترتیب موریس

جدید لازم است.

پرسنطوره، آندره دیگه جنگ نمی کنه. اسلحه هارو زمین گذاشتن. حالا باید نظم جدیدی برقرار بشه.

برگوستاو

زرز

خوب شد که سیمون رفه.

از مهمانرا، سرهنگک آلمانی بدون کلام بیرون می آید.  
سیگار بعداز سیحانه اش را می کشد. حاضرین را  
وراندازی کندو آهسته تا زدیک دروازه هیباطمی روود،  
برای مدت کوتاهی خیابان را زیر نظر می گیرد و  
سپس بر می گردد و با سرعت داخل مهمانرا می شود.

برگوستاو

از اون او لشم از اینکه موضوع مربوط به یه بچس  
ناراحت بود.

زرز

تعجب می کنم که فرار کرده. اون می خواست بهر حال  
و بهر صورتی اینجا بمونه. باید یه چیزی اونو ترسونده  
باشه. از پنجره لباس شوری در رفته.

از مهمانرا، ارباب درحالیکه دستهایش را بهم می مالد  
بیرون می آید.

ارباب

موریس! رو برت! صندوقای چینی و نقره رو پیاده کنین!  
(آرام بعداز آنکه اطرافش را نگاه می کند) از شما نمی پرسم  
که آیا کسی از کارکنان من به یه فراری کومک کرده  
یانه. در اتفاقی افتاده، افتاده و من می خوام بگم که شاید  
بدترین راه حل هام نبوده. آلمانا آدم خور نیسن و ارباب  
شمام می دونه با اونا چطور باید رفتار کرد. امروز صبح  
موقع صحونه بهش گفتم، مسیوه ها پت مان! فقط یه جمله!

قبل از اعلان ، بعد از اعلان واسه‌ی چی این دردرس !  
یه بچه ! می خواین چیکار کنین ! یه کمی بی عقلی ،  
شایدم یه بیمار روانی ! تانکها ! جلوشونو باید گرفت ،  
اگه نهمه چیزو نابود می کنن ! طبیعتاً کبریت همیشه  
بازی جالبی بوده . یه اقدام سیاسی ؟ یه بازی بچگانه !  
(درحالیکه دیگران رانگاهی کند) یعنی چه مسیوهانزی ،  
یه بازی بچگانه ؟

زرز

ارباب

زرز

به ماما هم گفتم ، یه بچه !  
این بچه اینجا تو مهمونخونه تنها کسی بود که وظیفسو  
انجام داد ؛ غیر از اون هیچ کی یه قدم ور نداشت .  
سن مارتین فراموش نمی کنه مسیوهانزی .

ارباب

(ناراحت) بهتره وظیفتو نو انجام بدین و صندوقارو  
بیارین پائین . بنظر من یدنوع خوشبختیه که موضوع  
تموم شده . اطمینان دارم که جناب سرهنگ خیلی  
دنبال سیمون نمی گرده . حالا برین سر کارتون ! این  
چیزی که فرانسه‌ی بیچاره بهش احتیاج داره ! (خارج  
می شود .)

زرز

موریس

همه احساس آسایش می کنن . اون رفته !  
و موضوع کمترین رابطه‌ای با وطن پرستی و این حرفا  
نداشته ! چه چیز ناراحت کننده‌ای « آلمانا آدم خور  
نیسن » می خواسن یه رفتار دوستانه بکن و بنزینی رو که  
از قشون خودشون مخفی کرده بودن تحويل آلمانابدن ،  
اونوقت ملت خودشو قاطی می کنه و وطن پرسن .

شهردار از دروازه وارد می شود . رنگش پریده و جواب

سلام کسی را نمی‌دهد و بسمت ههمانسرا می‌رود .	
(رویش را برمی‌گرداند) در راهروی اتاق مادام سوپو نگهبانس ؟	شهردار
نه مسیو شاو .	پرسکوستاو
شهردار خارج می‌شود .	
چون آلمانا خوانن سالن ورزش خالی بشه لابداومده، اگه تقاضای مادام سوپو نباشه !	پرسکوستاو
این نظم و ترتیب جدیده !	روبرت
او نچه مربوط به سیمونه ، موریس ، باید آتیش سوزی عادی باشه تا شرکتای بیمه خسارتو جبران کنن . این جور چیزaro باین زودی فراموش نمی‌کنن .	پرسکوستاو
بین دو سر باز آلمانی که تنگها را سرنیزه ذده‌اند ، سیمون وارد حیاط می‌شود .	
سیمون ! چه اتفاقی افتاده !	نورز
(می‌ایستد . کاملاً رنگ پریده) من توی سالن ورزش بودم .	سیمون
ترسی نداشته باش ، او نا با تو کاری ندارن .	روبرت
دیشب موقع بازپرسی گفتن منو تحويل مقامات فرانسوی می‌دن ، روبرت .	سیمون
چرا فرار نکردی ؟	نورز
سیمون جواب اورا نمی‌دهد . سر بازها او را بداخل هممانسرا می‌دانند .	

موریس موضوع برآ آلمانا بهیچوجه تمام شده نیست . مسیو هانری اشتباه می کنند .

از دروازه حیاط خانم و آقای ماشار ، درحالیکه آقای ماشار لباس کارکنان شهرداری بر تن دارد وارد می شوند .

آوردنش تو ؟ وحشتناکه . مسیو ماشار بکلی از جا در رفته . فقط موضوع این نیس که حالا درس موقع پرداخت اجاره س ، چیزی که مسیوماشارو خورد کرده این ننگه . من همیشه می دونسم که آخرش اینطور می شه . این کتاب خوندن دایعی او نو دیوونه کرده . امروز صبح زود ساعت هفت درخونه رو زدن ، آلمانا توى حیاط وايسادن . من گفتم « مسیو اگه دختر مارو نمی شه پیدا کرد ، حتماً بلایی سرخوش آورده ، آتیش زدن یاهر کاردیگه ای باعث نمی شه که اون مهمون خونه رو ترک کنه و اسه خاطر برادرش . »

ارباب از مهمانسرا بیرون می آید .

ارباب مشکلات زیاده مادام ماشار ! اون صدهزار فرانك بمن ضرر زده ، حالا چقدر اعصابمو خراب کرده بحساب نمی آرم .

از مهمانسرا مادام سوپو وارد می شود . سیمون رام حکم گرفته و بازحمت بداند می راند . کسانی که در حیاط ایستاده اند با تعجب آنها را می نگرند .

شهردار (کنار در انبار) ماشار، برین تو سالن ورزش و توجه کنین  
که تخلیهی سالن بی سر و صدا انجام بشه . توضیح  
بدین که آلمانا احتیاج به سالن دارن .

داخل انبار می شود .

مادام ماشار چشم آقای شهردار .  
هر دو ماشار با وقار خارج می شوند .

روبرت می خوان تو انبار با اون چیکار کنن، چی بسرش می آد  
مسیوهانزی ؟

ارباب اینقدر سوال نکنین، مسئولیت ما خیلی زیاده . با یه قدم  
غلط مهمون خونه از بین رفته .

مادام سوبو ( همراه سیمون از انبار خارج می شود . دنبال او شهردار و  
کاپیتان ) آقای شهردار فکرمی کنم حالا دیگه بهش ثابت  
کرده باشم که در، زیرزمینایی رو که در اونا آذوقه و از  
جمله شرابای پنجاه هزار فرانکی انبار شده، واژگذاشته،  
چند تا صندوق در نتیجه‌ی اینکار از بین رفته فقط  
حدسش رو می شه زد. برا اینکه شمار و گول بزنه، جلوی  
شما کلیدارو بمنداد ( خطاب به سیمون ) سیمون شنیده‌ام  
که تو خودت سبدای پراز غذارو به سالن ورزش بردی ،  
خب در مقابلش چی گرفتی؟ پولش کجاست؟

سیمون من چیزی نگرفتم ، مادام .

مادام سوبو دروغ نگو . اتفاقات دیگم افتاده . آنروز صبح که  
مسیوهانزی حرکت می کرد ، جمعیت او نو تهدید کرد،  
چون شایع شده بود که کامیونارو دارن می برن . تو این

شایعه رو پخش کردی؟	سیمون
من به آقای شهردار گفتم ، مادام .	مادام سوپو
دیگه کی تو اتاق شهـردار بود وقتی بهش می گفتی ،	مادام سوپو
فراریا ؟	سیمون
بله ، فکر می کنم .	مادام سوپو
که اینطور ، فکر می کنم . وقتی جمعیت اینجا جمیع شد ،	سیمون
به او نا در مورد ذخیره های غذای مهمونخونه ، که تو	مادام سوپو
کارگر اون بودی ، چی گفتی؟ (سیمون موضوع را نمی فهمد)	سیمون
به او نا یادآور شدی که هر چی می خوان ور دارن ، نه؟	مادام سوپو
نمی دونم مادام .	سیمون
که اینطور . . .	مادام سوپو
منظورتون چیه ، مادام ؟	شهردار
کی اولین کسی بود که از ذخیره ها چیزی گیرش او مدد ،	مادام سوپو
سیمون؟ کاملا درسه ، پدر و مادرت . او نا حسابی	سیمون
دستبرد زدن .	روبوت
این دیگه از اون حرفاـس . (خطاب به مادام سوپو) شما	روبوت
خودتون قوطی هارو به ما شار دادین .	زوز
(در عین حال) شما خودتون ذخیره هارو در اختیار آقای	شهردار
شهردار گذاشتین .	شهردار
اینکارو کردین مادام .	مادام سوپو
(کاملا آرام ، خطاب به سیمون) تو جنجال بپا کردی . امین	مادام سوپو
نبودی و خودسری کردی . من تورو اخراج کردم .	سیمون
همانطور که دستور داده بودم از اینجا رفته ؟	سیمون
نه ، مادام .	سیمون

مادام سوپو	بچای رفتن ، اینجا ول گشته‌ی و بعدم به کینه‌ی اینکه اخراج شده بودی کوره‌ی آجر و آتش‌زدی . اینطور نیست ؟
سیمون	(با هیجان) ولی اینکارو من علیه آلمانا کردم .
روبرت	اینوهمه‌ی اهالی سن مارتین می‌دونن .
مادام سوپو	که اینطور ، علیه آلمانا ؟ کی بتون گفت که آلمانا از موجودی بنزین اطلاع پیدا می‌کنن ؟
سیمون	شنفتم که آقای کاپیتان به آقای شهردار می‌گفت .
مادام سوپو	آها ، شنتی که می‌خوایم موجودی بنزینو به‌اونا اطلاع بدیم ؟
سیمون	آقای کاپیتان مایل بود .
مادام سوپو	بنابراین تو بنزینو آتش‌زدی تاما نتو نیم تحويل بدیم .
سیمون	درس همینو خواسم بدونم .
مادام سوپو	(مردد) من اینکارو علیه دشمن کردم . سه تا تانک تو میدون شهرداری وايساده بودن .
مادام سوپو	و مال دشمن بود ؟ یا متعلق به کسی دیگه بود ؟
درآستانه‌ی دروازه سوزن تارک‌دنیا به مراه یک پاسبان ظاهر می‌شوند.	درآستانه‌ی دروازه سوزن تارک‌دنیا به مراه یک پاسبان ظاهر می‌شوند.
شهردار	تو اینجا چیکار داری ، ژول ؟
پاسبان	این خانوما از دیرخواه‌ای متعصب سن او زولا او مدن .
کاپیتان	من از طرف شما به سن او زولا تلفن کردم ( خطاب به خانمه‌ای تارک‌دنیا ) خانومای عزیز ، ماشار اینجاس .
شهردار	( خطاب به کاپیتان ) چطور بخودتون اجازه می‌دین ؟
کاپیتان	لابد خیال‌شو نداری ، مسیو شاو که اجازه بدی ، ماشار

همین جوری ول بگرده؟ ( تند ) مهمونای ما اقلاً انتظار دارن که سن مارتین از عناصر خطر ناک پاک بشه . مث اینکه نطق مارشالو مطالعه نکرده باشین . « فرانسه از يك دوره و مرحله‌ی خطر ناک می‌گذرد ، وظیفه‌ی ماست که نافرمانی را ، که نهایت مسربست در نطفه خفه کنیم . » یه آتیش سوژی از این نوع در سن مارتین کافیه ، مسیو شاو .	موریس
آها ، این کار کثیفو ما باید برآ آلمانا انجام بدیم ، با میلم انجام می‌دیم ، اینطوره ؟	مادام سوپو
( بسردی ) مسلماً من برآ انتقال مشار، تأیید دادستان تور رومی گیرم . سیمون کوره‌ی آجر متعلق بهم و نخونه رو آتیش زده و اینکار و بعلت دلایل پست خصوصی کرده .	شهردار
( کاملاً ناراحت ) می‌خواین این بچهه رو نابود کنین ؟	روبرت
( تهدید کنان ) کی اینجا کینه تو زه ؟	ارباب
بازتسو سؤال می‌کنی رو برت . اوں صغیره . برای نگهداری بدست خواهران سپرده می‌شه ، فقط همین .	موریس
( وحشت زده ) توی صندوق چوب و فلك اوزو لا .	سیمون
( فریاد می‌ذند ) نه !	شهردار
سیمون در تیمارستان سن اوزو لا ! در این مکانی که دیونه هارو زجر می‌دن ، در این جهنم . می‌دونین که شما اوونو به مرگ محکوم می‌کنین ؟	موریس
( خواهران تارک دنیا را نشان می‌دهد ) باین خانو ما نیگاه کنین .	کنین .
در چهره‌ی ماسک مانند خواهران تارک دنیا کوچکترین تفیری ایجاد نمی‌شد .	

- زره  
سیمون  
شهردار:  
مادامسوپو  
کاپیتان  
موریس  
مادامسوپو
- بهتر بود که آلمانا اونو تیربارون می کردن .  
 (النماں می کند) این اون چیزیه که آخرش مغزای متغیر  
 شما باون رسیده و آب از دهنتون راه افتاده ، آقای شهردار .  
 آدمو اونجا به زنجیر می کشن .
- (جدی) مادامسوپو من در دادرسی در تور ، بعنوان شاهد  
 خواهم گفت که دلایل اقدام این بچه چی بوده . سیمون  
 آروم باش همه می دونن که تو به دلایل وطن پرستی  
 اینکار و کردی .
- (از جا در رفته) آها ! از این پادوی کوچولو ، یه شخصیت  
 ملی بسازین ، نقشه همینه ؟ فرانسه نجات یافته ، فرانسه  
 آتیش گرفته . تانکهای آلمانی ، سیمون ماشار ، دختریه  
 روزمزد .
- سابقه‌ی شما مسیو شاو آنچنان نیست که قصاص فرانسه  
 جدید بر اشهادتون خیلی ارزش قابل بشن . راه تورم بر ا  
 افرادی از نوع شما کمی غیر امن شده .
- (به تلخی) حالا دیگه رو شنه ، شما سن مارتین رو از این  
 اتهام که در اینجا فرانسوی زندگی می کنه ، پائیمی کنین .  
 فرانسویا ؟ (سیمون را تکان می دهد) تو می خوای بما یاد  
 بدی که چطور بایدوطن پرس بود ؟ فامبل سوپو دویس ساله  
 که این محمو نخونه رو اداره می کنه (خطاب به عموم)  
 می خواین یه وطن پرستو بیینین ؟ (کاپیتان را نشان می دهد)  
 اینجاوایساده . ما کاملا قادریم که به شماها بگیم کی جنگ  
 لازمه و کی صلح بهتره . شماها می خواین برآ فرانسه  
 کاری بکنین ؟ خیلی خب ، ما فرانسه ایم ، فهمیدین ؟

کلپیتان	(خطاب بعダメدام سوپو) تو خود تو خسته می کنی ، ماری ، (سپس به شهردار) بالاخره دستور می دین که مشارر رو بیرن ، آفای شهردار .
شهردار	من ؟ حالا که دیگه شما قدر تو بدنس گرفتین .
	بر می گردد که برود .
سیمون	(وحشت زده) از اینجا نرین آفای شهردار !
شهردار	(بیچاره شده) سر تو بالا نگذار سیمون . (و کاملا شکست خودده ، کشان کشان خارج می شود)
سیمون	(خطاب بدانسان) من مسئولیت اینکار و بعده می گیرم .
	پاسبان سیمون را می گیرد .
سیمون	(آهسته و کاملا وحشت زده) منو به سن او زولا نبرین !
روبرت	گندکاری ! (می خواهد به پاسبان حمله کند . موريس او را نگاه می دارد)
موريس	دیوونگی نکن ، روبرت . دیگه نمی تونیم باون کمک کنیم . اونا پاسبان دارن ، آلمانار وهم دارن . سیمون بیچاره ، دشمناش خیلی زیادن .
مدادام سوپو	سیمون برو اثاثیتو وردار .
سیمون	سیمون اطرافش را نگاه می کند . دوستانش ساکنند و یدزمن چشم دوخته اند . سیمون باحال است گیج و گنگ می رود داخل آنبار .
مدادام سوپو	(تقریباً آرام خطاب به کارکنانش توضیح می دهد) این بچه هی نافرمانیه و قادر به شناساییه مقررات نیس . این وظیفه هی

تأسف آور ماس که او نو به آدم منظم و آشنا به نظام تربیت کنیم.

سیمون برمی گردد. چمدانی کوچک در دست دارد.  
پیش بندش را روی دست آنداخته. پیش بندرا به مادام سوپو  
می دهد.

حالا چمدانو و از کن ببینم چی تو ش داری.  
ارباب اینکار لازمه ، ماما ؟

یکی از خواهرهای تارک دنیا چمدان را باز کرده و  
کتاب را از آن بیرون می آورد.

کتابو، نه! (خواهر تارک دنیا کتاب را به مادام سوپو می دهد)  
سیمون این مال مهمون خو نست.  
مادام سوپو من بهش دادم.

براش فایده ای نداشت (خطاب به سیمون) سیمون ، از  
همکارات خدا حافظی کن.

سیمون خدا حافظ ، مسیو ژرژ .  
ژرژ جسار تتو حفظ می کنی ، سیمون ؟  
سیمون قطعاً مسیو ژرژ .

موریس سعی کن سالم بموئی ،  
سیمون حتماً ، موریس .

ژرژ دختر عمورو ، فراموش نمی کنم .

سیمون لبخند می زند و به سقف گاراژ نگاه می کند ،  
نور چراغ ضعیف می شود . موزیک شروع می شود و  
ظهور فرشته بدین ترتیب اعلام می گردد. سیمون فرشته را می بیند .

فرشته

دختر فرانسه ، وحشت نکن  
کسی که علیه توبجنبگد ، دوام نمی آورد .  
دستی که علیه تو بلند شود  
بزودی قطع می شود .  
بهر کجا که تورا ببرند ، یکسان است  
جاییکه توباشی ، آنجا فرانسه است ،  
و بعداز اندک زمانی  
باز با جلال و شکوه پا خواهد خاست .

فرشته ناپدید می شود . صحنه دوباره روشن تر می شود .  
خواهران تارک دنیا دست سیمون را می گیرند . سیمون ،  
مودیس و روبرت را می بوسد ، اورامی برند . همساکت  
جریان را نظاره می کنند .

سیمون

(در برابر دروازه حیاط ، مرد مقاومت می کند ) نه ، نه !  
من نمی رم ! بمن کسومک کنین ! من باونجا نمی رم !  
آندره ! آندره !

او را بهزور می برد

مادام سوپو

قطرهی منو بیار ، هانری .  
(غم زده ) موریس ، روبرت ، ژرژ ، پرگوستاو برین  
سر کارتون ! فراموش نکنین که حالا صلح برقراره .

ارباب

ارباب و کاپیتان ، مادام سوپو را بهمه مانسرا می بردند .  
موریس و روبرت از حیاط خارج می شوند . پرگوستاو  
جادری را برای وصله کردن ، بازمی کند . ژرژ دست  
ذخی خود را آزمایش می کند . آسمان قرمز دنگ

می شود . پر گوستاو آسمان را به زرد نشان می دهد . از  
همان سرا ، ارباب بسرعت خارج می شود .

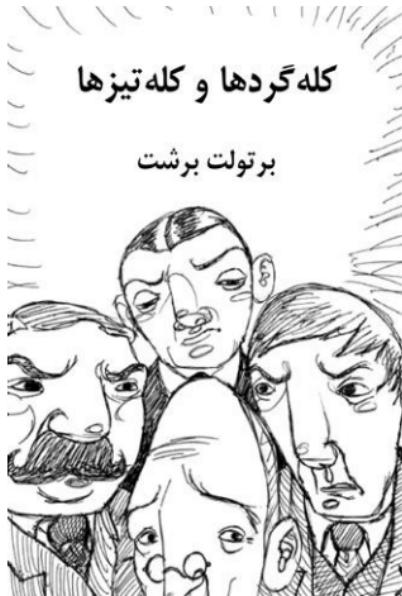
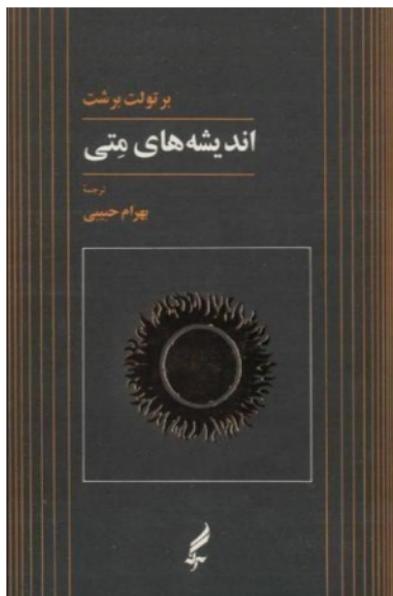
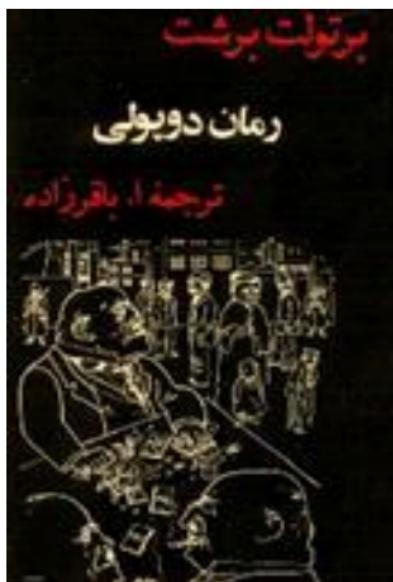
موریس ، روبرت فوراً بینین چی داره می سوزه  
اردباد خارج می شود

پر گوستاو  
باید سالن ورزش باشه ؟ مثاینکه بالاخره یه چیزی باد  
کرفتن .

ذرژ  
هنوز اتومبیل او نا به سن او زولا نرسیده . سیمون حتماً  
می تونه از شیشه اتومبیل آتیش سوزی رو بینه .

پایان

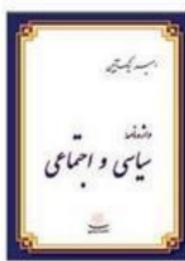
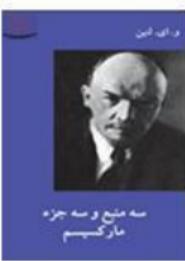
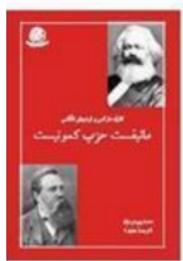
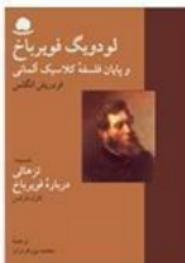
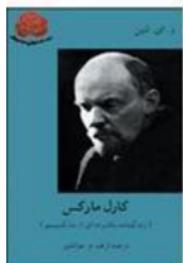
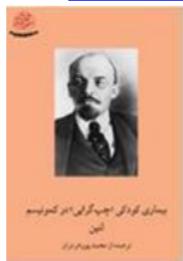
# آثار برشت در «به سوی آینده»



# دریافت ادبیات مارکسیستی از طریق آدرس زیر:



<http://www.tudehpartyiran.org>



منتشر شد!

## نمایشنامه کفن سیاه

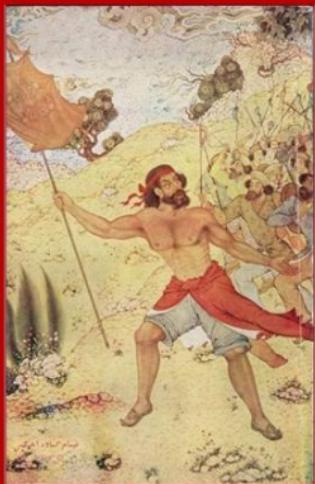
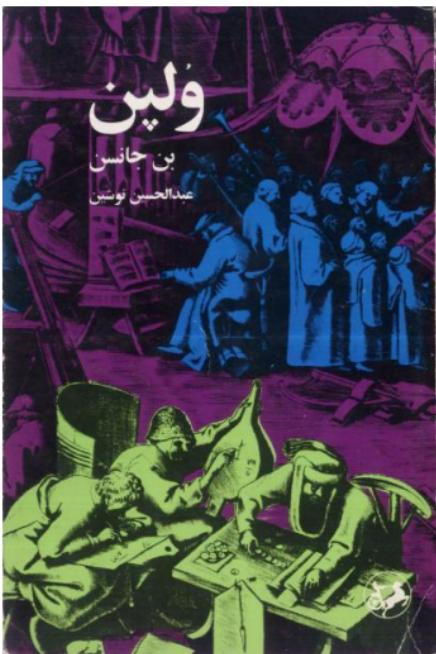


## اثر میرزا ده عشقی

## ولین

بن جانس

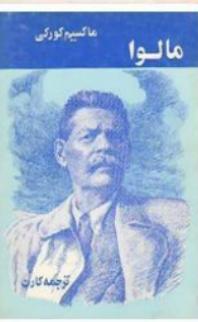
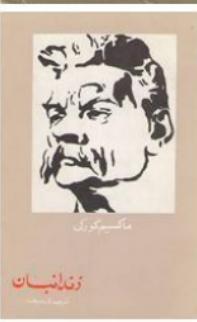
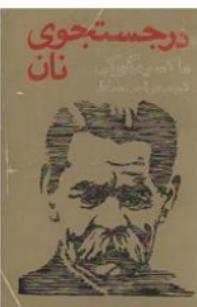
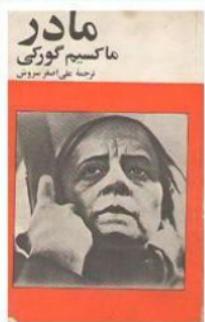
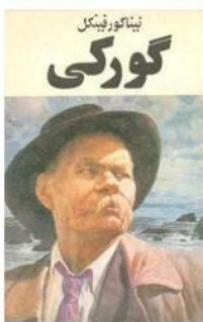
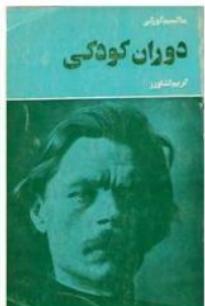
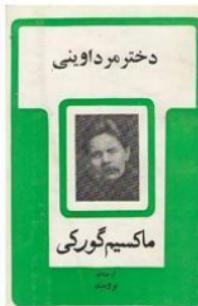
عبدالحسين توپش

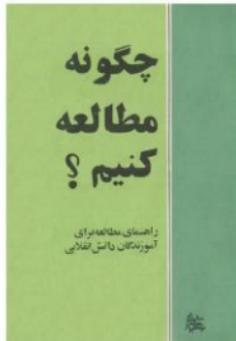


## نمایشنامه «کاوه آهنگر»

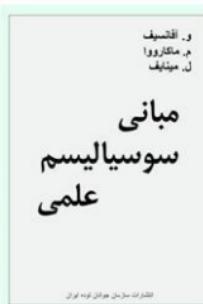
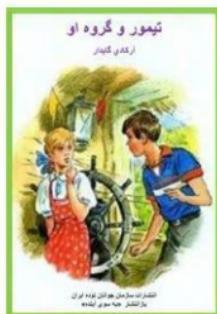
ابوالقاسم لاهوتی

## در دست تهیه:





کتابخانه «به سوی آینده» در قدر دارد پخش انتظام کتاب‌هایی مندرج در کتاب‌های راهنمای مطالعه موسوم به «چگونه مطالعه کنیم؟» از انتشارات سازمان جوانان حزب توده ایران و «با کدام کتاب‌ها آغاز کنیم؟» از انتشارات کانون دانش آموزان ایران را در دسترس علاقمندان قرار دهد. ما را باری کنید!



انتشارات سازمان جوانان حزب توده ایران در «به سوی آینده»

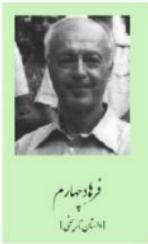
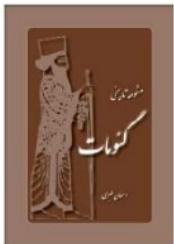
برای دریافت کتاب‌های زندگانی رفیق انسان طبری به تارزکارهای زیر مراجعه کنید!

<http://www.tudehpartyiran.org>

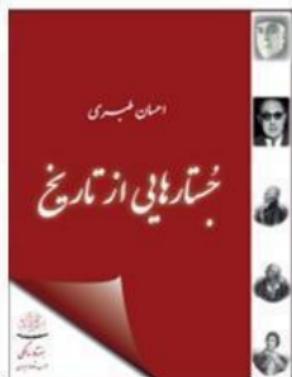
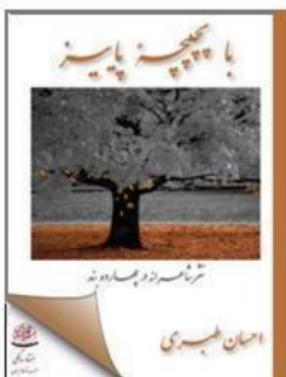
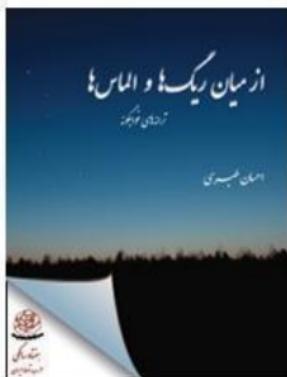
۱- کتابخانه حزب توده ایران

<http://tabari.blogsky.com>

۲- اینترنت دوستداران انسان طبری



از انتشارات حزب توده ایران



( منتشر به اقتدار هفتادمین سالگرد بنیادگذاری حزب توده ایران )

## (... کار و دانش را به تهت زر بنشانیم ...)

انتشار این سری از کتاب‌های کتابخانه «به سوی آینده» به افتخار قرار گرفتن قریب الوقوع در آستانه هفتادمین سالگرد آغاز پیکار حزب طراز نوین توده‌ها: **حزب توده ایران**، در راه تحقق حقوق کارگران و زحمتکشان، در راه بهروزی میهن و استقرار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، تقدیم علاقمندان می‌گردد.

کتابخانه «به سوی آینده»، (هوادار حزب توده ایران)

